

# هژمونی طبقه کارگر یا شبیح سوشیالیسم

## بررسی «فقر تحلیل»ها

قسمت اول

در جامعه‌ای که یکی از جناح‌های قدرت حاکمه‌اش ماهیت ضدانسانی و ارتجاعی خود را پشت شعار عدالت‌خواهی پنهان می‌کند و جناح دیگرش هم شعار آزادی‌خواهی را به‌آبزار فریب و سهم‌بری بیش‌تر از یک قدرت تبدیل می‌نماید، ادعای کسانی که از «ضرورت هژمونی مستقیم جنبش کارگری در متن یک جنبش اجتماعی فراگیر سوسیالیستی به‌عنوان پیش‌شرط پیروزی» سخن می‌گویند و به‌دلیلی چنین اظهار می‌دارند که آب‌شان با «ملی‌مذهبی‌ها؛ سکولارها، مشروطه‌خواهان، جمهوری‌خواهان و سوسیال دموکرات‌های راست» در یک جوی جاری نمی‌شود، چنان به‌دل و اندیشه‌ی فعالین کارگری می‌نشیند که بازخوانی و بررسی متمرکز این‌گونه ادعاها و نوشته‌ها به‌وظیفه‌ی طبقاتی و درعین‌حال معقولِ فعالین کمونیست جنبش کارگری تبدیل می‌شود. از این‌رو، نوشته‌ی حاضر بررسی سه مقاله از آقای محمد فراگوزلو را در دستورکار خود می‌گذارد تا درعین‌حال که برعلیه‌ی عامیانه‌گرایی و ژورنالیسم رایج در میان «اپوزیسیون چپ» مبارزه می‌کند، گام کوچکی هم در زمینه‌ی تشکل مستقل و طبقاتی کارگران (که زمینه‌ساز رهایی کار و آزادی نوع انسان است) برداشته باشد. در این زمینه از سه مقاله‌ی آقای فراگوزلو (به‌عنوان سند پایه) استفاده می‌کنم تا درصورت لزوم به‌دیگر مقالات و نوشته‌هایی مراجعه گردد که به‌نحوی با این مقالات در هم‌سویی و هم‌نظری منطقی قرار دارند.

این سه مقاله به‌ترتیب تاریخ انتشار عبارت‌اند از: «18 برومیر یا 22 خرداد؟»، «سرنوشت اصلاحات سیاسی-اقتصادی» و «جنبش اجتماعی جاری و فقر تحلیل‌ها» که همگی در سایت تحلیلی البرز منتشر شده‌اند [1]. طبیعی است که درصورت مراجعه به‌نوشته‌هایی به‌جز این سه مقاله، منابع آن‌ها در متن یا پانویس ذکر خواهد شد. ضمناً لازم به‌توضیح است که همه‌ی آن نقل‌قول‌هایی که منبع آن‌ها را ذکر نکرده‌ام، برگرفته‌هایی از 3 مقاله‌ی فوق است؛ و همه‌ی تأکیدها نیز از من.

\*\*\*\*\*

نوشته‌ی حاضر بدون این‌که ادعای جامعیت داشته باشد، مدعی است که حقیقتاً از منافع آتی و آتی طبقه کارگر دفاع می‌کند و با مراجعه‌ی مکرر به‌وقایع جاری در ایران و همچنین استفاده از روش تحقیق و منطق ماتریالیستی-دیالکتیکی به‌نقد و بررسی پاره‌ای از نکته‌ها، مقوله‌ها، تحلیل‌ها و روایت‌هایی می‌پردازد که در قالب جانب‌داری از منافع طبقه کارگر و به‌بانه‌ی «اتحاد عمل در عرصه‌ی یک جنبش اجتماعی مدنی و ترقی‌خواه» عملاً کارگران را به‌هواداری از «بورژوازی [به‌اصطلاح] لیبرال» و شرکت در جنگ بلوک‌بندی‌های فی‌الحال موجود قدرت فرامی‌خواند تا شاید ناخواسته نه تنها وضعیت کنونی این انسان‌های کار و شرف را به‌وخامت بیش‌تر بکشانند، بلکه حقیقت تاریخی و آینده‌ی جنبش طبقاتی آن‌ها را نیز تحت سلطه‌ی اجتماعی-هژمونیک سرمایه قرار دهند.

گرچه در این روزگار که حاکمیت سرمایه بی‌چون و چرا می‌نماید، جانب‌داران دروغین طبقه کارگر بسیاری در این زمینه کتاب و مقاله چنان فراوان وجود دارد که می‌توان گفت: گستره و شمار این‌گونه نوشتجات و مکتوبات از گستره و شمار نیروهای مستقیم سرکوب سیاسی-پلیسی بورژوازی هم بیش‌تر است؛ اما از آن‌جا که بررسی «مشیت» می‌تواند پیش‌درآمد شناخت «خروار» باشد، مراجعه به‌تعداد معدودی از این‌گونه مقالات و تحلیل‌ها، ضمن این‌که فقر متدولوژیک این جماعت کثیر را نشان می‌دهد، بیان‌کننده‌ی جوهره‌ی هم‌سو و پایه‌های طبقاتی مشترک آن‌ها نیز خواهد بود.

به‌هرصورت، لازم به‌پیداوری است که نوشته‌های آقای فراگوزلو ضمن این‌که در گونه‌ی خود از جدیدترین‌هاست، این حسن را هم دارند که در عین تنوع، از ابتدالات و مکررگویی‌های رایج در ادبیات چپ خارج از کشور به‌اندازه‌ی کافی و شاخص فاصله دارد.

\*\*\*\*\*

## جنبش «مردم» یا جنبش کارگران

آقای محمد فراگوزلو ادعا می‌کند که «از موضع دفاع از منافع طبقه کارگر و متحدانش» حرکت می‌کند و بدون این‌که «به‌هیچ وجه مخالفتی با ذات ترقی‌خواهانه اصلاحات» داشته باشد، بدین‌باور

است که «گذشته‌ی جنبش اصلاحات سیاسی، اقتصادی و تجربه‌ی دولت‌های هفتم و هشتم و مجلس ششم نشان داده است که این روند به‌مثابه حرکتی معطوف به "یک گام به‌پیش و دو گام به‌پس" قادر به پاسخ‌گویی نیازها و مطالبات اولیه‌ی مردم ایران نیست».

این ادعا تا آن‌جاکه می‌گوید از موضع منافع طبقه کارگر و متحدانش حرکت می‌کند و روند اصلاح‌طلبی را به‌هردلیلی. با صفت «یک گام به‌پیش و دو گام به‌پس» توصیف می‌نماید، قابل تحسین و قدردانی است؛ اما در آن‌جاکه صحبت به «پاسخ‌گویی نیازها و مطالبات اولیه‌ی مردم ایران» می‌رسد، بررسی دقیق و موشکافانه‌ای را از زاویه مارکسیسم انقلابی می‌طلبد. این موشکافی و بررسی بیش از هرچیز به کاربرد کلمه‌ی «مردم» برمی‌گردد که در مقابل ضرورت سازمان‌یابی دموکراتیک و سوسیالیستی کارگران و زحمت‌کشان باری فراطبقاتی و در واقع، انحلال‌گرانه دارد.

گرچه کلمه‌ی «مردم» در زبان فارسی، بدون هرگونه بار سیاسی یا طبقاتی، برگروه‌های انسانی یا انسان به‌طورکلی دلالت دارد و اغلب کسانی هم که در مورد مسائل مربوط به جامعه می‌نویسند، از این کلمه شاید هم به‌مسامحه استفاده می‌کنند تا به‌طور عام به گروه‌های انسانی اشاره کرده باشند؛ اما در ادبیات سیاسی و به‌ویژه آن‌جاکه بحث مبارزه‌ی طبقاتی و قدرت سیاسی در میان است، همین کلمه‌ی ساده [مردم] به‌یک واژه مفهومی سیاسی و طبقاتی تبدیل می‌شود که اگر در بداهت لغت‌نامه‌ای مورد استفاده قرار بگیرد و به‌روشنی تعریف نشود، در برابر سازمان‌یابی مستقل کارگران و زحمت‌کشان حداقل از جنبه‌ی نظری به‌ابزار ابهام‌آفرینی و بازدارندگی استحاله می‌یابد. به‌رحال، به‌باور من آقای فراگوزلو در مقام یک تحلیل‌گر سیاسی نسبت به تفاوت میان وجه عام کلمه‌ی «مردم» و جنبه‌ی ترمینولوژیک آن به‌اندازه‌ی کافی اطلاع و آگاهی دارد.

اگر کسی واقعاً «از موضع دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر و متحدانش» به‌جامعه نگاه می‌کند، می‌بایست عقلاً و در عمل پذیرفته باشد که آنچه در گستره‌ی اجتماعی و ابعاد و برآیند میلیونی عامل تعیین‌کننده‌ی موقع و موضع افراد و گروه‌های گوناگون است و تعیین‌کننده‌ترین اثر را بر شکل‌گیری شخصیت، هویت و مطالبات فردی و گروهی و اجتماعی آن‌ها می‌گذارد، رابطه‌ی این افراد و گروه‌ها با روند تولید اجتماعی و مناسبات تبعی این رابطه‌ی عمده است که چگونگی سهم‌بری آن‌ها از محصولات اجتماعی (و همچنین نحوه، میزان و الگوهای مصرف آن‌ها) را شکل می‌دهد. بنابراین، در جامعه‌ی ایران که طبقاتی و سرمایه‌داری است، هیچ راه‌کار یا سیاست عام و عمومی‌ای (حتی اگر برخلاف سیاست اصلاح‌طلبان و جنبش اصلاحات با صفت دو گام به‌پیش و یک گام به‌پس هم قابل توصیف باشد) نمی‌تواند «مطالبات اولیه‌ی مردم ایران» را در کلیت میلیونی و طبقاتی‌اش پاسخ‌گو باشد. چراکه واژه یا مفهوم «مردم» علی‌رغم هر تعریفی که برای آن قائل باشیم نه تنها بیان‌کننده‌ی تفاوت، تنافر و تضاد گروه‌بندی‌های اجتماعی در رابطه و مناسبات تولید نیست، بلکه بنا به نفس تجریدی و عمومیت‌گرایانه‌اش، رابطه‌ی تولید و مناسبات تبعی آن را نادیده می‌گیرد و برفراز طبقات اجتماعی، قشرهای گوناگون، مطالبات ویژه‌ی هریک از آن‌ها و تبعاً سازوکارهای مربوط به مبارزه‌ی طبقاتی قرار می‌گیرد.

صرف‌نظر از هرگونه فضاوتی که در باره‌ی جهت‌گیری سیاسی یا طبقاتی آقای فراگوزلو داشته باشیم، از پاراگراف بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که روش تحقیق و شیوه‌ی تقرب او به واقعیت وجودی طبقه کارگر، کارگران و رابطه‌ی فروش نیروی کار به‌گونه‌ای است که علی‌رغم ادعایش که «از موضع دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر و متحدانش» حرکت می‌کند، استقلال طبقاتی کارگران را عملاً در آن بخش‌هایی از جمعیت منحل می‌کند که هرچه باشند، کارگر نیستند.

از آن‌جاکه در ایران جنبش تهی‌دستان روستایی و جنبش حاشیه‌نشینان شهری نداریم و ساختار طبقاتی-جنبشی جامعه (حتی بنا به مشاهده‌ی صرف هم) به‌گونه‌ای است که مطالبات تهی‌دستان روستا و حاشیه‌نشینان شهری (اگر هم واقعیت مشهودی داشته باشند) تنها می‌تواند در مطالبات کارگری تبلور و تبارز بیابد؛ از این‌رو، آن گروه‌بندی‌هایی از «مردم» که کارگران، تهی‌دستان روستا و حاشیه‌نشینان شهری و مطالبات ویژه‌ی آن‌ها را عملاً به‌محاصره درمی‌آورند و به‌انحلال می‌کشانند، بخش‌های میانی (یعنی: اقشار گوناگون خرده‌بورژوازی) و جناح‌بندی‌های بورژوازی در قدرت است.

از طرف دیگر، مشاهده‌ی ساده‌ی جامعه ایران و همچنین بررسی تعادل و توازن گروه‌بندی‌های اجتماعی نشان می‌دهد که به‌دلیل ساختار ارتجاعی و استبدادی مناسبات سرمایه در ایران که حکومت‌های مستبد و به‌شدت سرکوب‌گر و مرتجع را از بدو پیدایش‌اش به‌دنبال داشته است، نه تنها فروشنده‌گان نیروی کار، بلکه بخش‌های مختلف خرده‌بورژوازی هم فرصت و امکانی برای ایجاد و گسترش مداوم تشکلهای خاص خود و همچنین بیان مستمر و روشن مطالبات و هویت مخصوص به‌خویش را نداشته‌اند. بنابراین، آن گروه‌بندی‌هایی از «مردم» که کارگران، تهی‌دستان روستا، حاشیه‌نشینان شهری، اقشار گوناگون خرده‌بورژوازی و مطالبات و هویت ویژه‌ی آن‌ها را عملاً به‌محاصره درمی‌آورند و به‌انحلال می‌کشانند، فقط و فقط جناح‌بندی‌های بورژوازی در قدرت است که اینک به‌دو بلوک‌بندی به‌غایت ارتجاعی و متنازع تقسیم شده‌اند. به‌هرصورت، همگان‌باوری و

«مردم» گرای بی‌ویژه در جامعه‌ی ایران. چه از جنبه‌ی عملی و چه به‌لحاظ نظری، معنای دیگری جز انحلال مطالبات کارگری و ممانعت از تشکیل‌یابی طبقاتی مستقل فروشندگان نیروی‌کار ندارد؛ و همان‌طور که نشان دادیم، روش تحقیق آقای محمد قراگوزلو -خواسته یا ناخواسته- متضمن چنین انحلال و اضمحلالی است.

به‌طورکلی، عبارت «... قادر به پاسخ‌گویی نیازها و مطالبات اولیه‌ی مردم ایران نیست»، با تأکید مؤکد روی واژه‌ی «مردم» که توده‌ی وسیعی از آدم‌ها را بدون رابطه و مناسبات تولیدی-اجتماعی تصویر می‌کند، انکار عمدگی و تعیین‌کننده‌ی رابطه‌ی کار و سرمایه (و در واقع، انکار عمدگی و تعیین‌کنندگی مبارزه‌ی کارگران برعلیه سرمایه‌داران) است. اگر تضاد کار و سرمایه در جامعه‌ی سرمایه‌داری (و از جمله در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران) عمدگی دارد و بنا به‌خاصه‌ی عمده بودن‌اش همانند ستون‌های برپا نگهدارنده‌ی یک بنا امکان همه‌ی کنش‌ها، چالش‌ها، پویش‌ها و زایش‌ها را فراهم می‌آورد؛ پس، این مبارزه‌ی کارگران و تشکیل‌یابی طبقاتی آن‌هاست که می‌تواند هرگونه پویش و زایش تاریخی را بسازد؛ چراکه سرمایه بنا به‌خاصه‌ی استثمارگرانه، حکومت‌کننده و این‌همانی‌اش با سود و انباشت روزافزون، از همه‌ی جهات وجودی‌اش تثبیت‌گر است و هرگونه حرکتی را در راستای رهایی کار (که ذات انسان در نوعیت‌اش است) سرکوب می‌کند. به‌هرروی، اگر جامعه‌ی ایران سرمایه‌داری است [که هست]، «مردم» هم می‌بایست نسبت به‌رابطه‌ی عمده‌ی فروشندگان و خریداران نیروی‌کار تعریف شوند تا روابط و مناسبات طبقاتی-قشری مخدوش نشود و بورژوازی نتواند طبقه‌کارگر را به‌ابهام بکشاند و فریب بدهد.

## «صور مختلف» تضاد یا توجیه متدولوژیک جنبش «مردم»

آقای قراگوزلو در بند (الف) مقاله‌ی «سرنوشت اصلاحات سیاسی-اقتصادی» چنین ادعا می‌کند که: «تضاد موجود در جامعه‌ی سرمایه‌داری از جمله جامعه‌ی ایران. مشخصاً همان تضاد مشهود کارسرمایه است. تضادی که صور مختلف آن را دو طبقه‌ی عمده‌ی کارگر-سرمایه‌دار نماینده‌گی می‌کنند».

اگر کسی حقیقتاً بدین باور است که «تضاد موجود در جامعه‌ی سرمایه‌داری از جمله جامعه‌ی ایران. مشخصاً همان تضاد مشهود [یا مشهور(?)]] کارسرمایه است»؛ می‌بایست در پرتو روش تحقیق و منطق مارکسیستی (یعنی: متدولوژی و منطق برخاسته از وحدت دوگانه‌ی مادیت هستی و ذات مبارزه‌جویانه‌ی طبقه‌کارگر) بپذیرد که توصیف این «تضاد» با عبارت «تضادی که صور مختلف آن را دو طبقه‌ی عمده‌ی کارگر-سرمایه‌دار نماینده‌گی می‌کنند»، تناقضی در تعریف و اشعار معنی‌عمدگی دوطبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. چراکه «نمایندگی» کارگران و سرمایه‌داران به‌مثابه «صور مختلف» رابطه‌ی کار و سرمایه، نقیض ذات تفکیک‌ناپذیری و هم‌راستایی «بنیان کار»-«نهاد کارگر» و همچنین «بنیان سرمایه»-«نهاد سرمایه» در دیالکتیک دوگانه‌ی واحد سرمایه-سرمایه‌دار کارگر است.

در جهان واقعی و در جامعه‌ی سرمایه‌داری، کارگر درعین‌حال همان نیروی‌کاری است که برای فروش عرضه شده است؛ هم‌چنان‌که سرمایه درعین‌حال همان سرمایه‌داری است که نیروی‌کار را خریده است. تفاوت تنها در این است که «سرمایه» انتزاع عقلانی و هم‌چنین تبیین قانونمندی مناسبات سرمایه‌داران متکثر در رابطه و تقابل با «فروشنده‌ی نیروی‌کار»؛ و «کارگر» انتزاع عقلانی و هم‌چنین تبیین قانونمندی مناسبات کارگران متکثر در رابطه و تقابل با «سرمایه» است. در صورتی‌که در مقوله‌ی شبه‌منطقی و متدولوژیک‌نمای «نمایندگی» «کارگر-سرمایه‌دار» از «صور مختلف» تضاد «کار-سرمایه»، با وارد کردن تضاد به‌عنوان یک عامل بیرونی و غیرقابل تعریف بین «کار» و «کارگر» و هم‌چنین بین «سرمایه» و «سرمایه‌دار»، که بین اراده‌ای ماورایی و تضاد محض سرگردان است، هستی اجتماعی طبقه‌کارگر و هم‌چنین هستی اجتماعی طبقه‌ی سرمایه را به‌انحلال می‌کشاند؛ دوگانه‌ی واحد کار-سرمایه را انکار می‌کند؛ و به‌ویژه آنتاگونیسم ذاتی بین کار و سرمایه (یا بین کارگران و سرمایه‌داران) را نادیده می‌گیرد. این آنتاگونیسمی که نادیده گرفته شده است، در وجه کلی و عام خویش شدت‌یابی تضاد و در این‌جا (یعنی: در رابطه‌ی «کار» و «سرمایه») شدت‌یابی مبارزه‌ی کار برعلیه سرمایه (یا مبارزه‌ی کارگران برعلیه سرمایه‌داران) معنی می‌دهد. به‌هرروی در جهان مادی، واقعی و متکامل هیچ رابطه‌ای و هیچ مجموعه‌ای از «تضاد» یا دوگانه‌ی واحد، دارای «صور مختلف» نیست که دو «نهاد» خاص (مثلاً طبقه‌کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار) بتوانند دو «بنیان» عمده‌ی آن (مثلاً بنیان‌های کار و سرمایه) را «نمایندگی» کنند.

به‌بیان ماتریالیستی-دیالکتیکی، استفاده از مقوله‌ی «صور مختلف» در مجموعه‌های متضاد یا دوگانه‌های واحد در واقع کاربرد عامیانه‌ی منطق صوری در انکار موجودیت و روند متضاد هستی (هم

در بی‌کرائگی و هم در نسبتِ جامعه‌ی سرمایه‌داری) است که خواسته یا ناخواسته دینامیزم مبارزه‌ی طبقاتی و شدت‌یابی آن را در مقوله‌ی «نمابندگی» بورژوازی و عمومیت‌گرایی «مردم» و مردم‌سالاری به‌انحلال می‌کشاند. به‌هرروی، اگر در رابطه یا دیالکتیک «بنیان‌نهاد» (در این‌جا به‌طور مشخص دیالکتیک «بنیان» فروش نیروی‌کار و «نهاد» کارگران) بپذیریم که «نمابندگی» کار می‌تواند به‌کارگران واگذار شود یا پعهده‌ی آن‌ها بیفتد؛ در واقع، پذیرفته‌ایم که این رابطه فاقد ذاتی دوگانه و درعین‌حال واحد و قابل تعین است و هرلحظه این امکان وجود دارد که همین «نمابندگی» را به‌گروه‌های دیگری واگذار کنیم که الزاماً کارگر نیستند و نیروی‌کارشان را هم نمی‌فروشند.

به‌طورکلی، نتیجه‌ی منطقی گفتگو از «صور مختلف» در مجموعه‌ی دوگانه‌ی واحدِ کارسرمایه و پیش‌کشیدن مسئله‌ی «نمابندگی» کارگران و سرمایه‌داران از طرف رابطه‌ی بنیانی و تفکیک ناپذیر کارسرمایه؛ بدین‌معنی است که بین «بنیان» و «نهاد» (در این‌جا بنیانِ کار و نهادِ کارگر) شکافِ منطقی و روش‌شناسانه‌ای باز گذاشته شده تا هرگاه که لازم شد، بتوان دوگانه‌ی متقابل و ناموجود «مردم» و *دارودسته‌ی* در قدرت را علم کرد و استقلال طبقاتی «کارگران» را بنا به‌نیازهای سیاست روز در «مردم» به‌انحلال کشاند و به‌نفع *دارودسته‌ی غیرحاکم* شوراند؟! شاید آقای قراگوزلو به‌این فاصله‌گذاری به‌اصطلاح منطقی هرگز فکر هم نکرده باشد و اساساً مسائل را در این حد از پیچیدگی و انتزاع مورد بررسی قرار ندهد؛ اما نباید فراموش کرد که پی‌روی از یک دستگاه منطقی -الزاماً- بدین معنی نیست که استفاده‌کننده، نسبت به‌فانون‌مندی‌های آن دستگاه نیز آگاه است؛ چراکه منطقی به‌هرصورت ذات اندیشه است، نه قانونی حاکم بر آن. به‌عبارت دیگر استفاده از یک دستگاه منطقی بیش از هرچیز نشان‌دهنده‌ی موقع و موضع اجتماعی-طبقاتی استفاده‌کننده و دریافت ویژه‌ی او از این موقع و موضع است. به‌هرروی، آقای قراگوزلو با چنین نگرش و منطقی است که به‌بررسی تحولات اخیر می‌پردازد.

## کم و کیف حضور کارگران در خیزش سبزها

آقای قراگوزلو همانند بسیاری از افراد و جریانات چپ خرده‌بورژوازی بدین باور است که کارگران به‌طور وسیع در خیزش اخیر حضور و مشارکت داشته‌اند. وی در مقاله‌ی «جنبش اجتماعی جاری و فقر تحلیل‌ها» می‌نویسد: «واضح است که در جنبش اجتماعی جاری کارگران به‌طور وسیع مشارکت داشته‌اند. اصولاً در شهری مثل تهران وقتی که میلیون‌ها نفر به‌خیابان می‌آیند، نکته پیداست که عناصر شکل‌دهنده‌ی چنین جمعیتی از طبقات مختلف اجتماعی و به‌ویژه طبقه‌ی کارگر صورت بسته است.»

بدین ترتیب، اگر از آقای قراگوزلو سؤال کنیم که چرا کارگران در خیزش اخیر به‌طور وسیع شرکت داشته‌اند؟ وی پاسخ می‌دهد: «اصولاً در شهری مثل تهران وقتی که میلیون‌ها نفر به‌خیابان می‌آیند، نکته پیداست که عناصر شکل‌دهنده‌ی چنین جمعیتی از طبقات مختلف اجتماعی و به‌ویژه طبقه‌ی کارگر صورت بسته است.» بنابراین، به‌نظر آقای قراگوزلو فاکتوری که تا این‌جا علت مشارکت وسیع کارگران در خیزش اخیر را توضیح می‌دهد، به‌خیابان آمدن «میلیون‌ها نفر» در تهران و در اعتراض به‌شائبه‌ی تقلب از سوی *دارودسته‌ی احمدی‌نژاد* است. گرچه این‌گونه تبیین علت برای توضیح یک *کنش وسیع کارگری* ذهن حسیت‌گرای بسیاری از افراد و گروه‌های ذینفع را به‌آرامشی توجیه‌گرانه می‌کشاند و تمایل پیش از استدلال آن‌ها را آرایشی استدلالی و منطقی می‌بخشد؛ اما از جنبه‌ی عقلی (یعنی: آن‌جا که پای دریافت سازوکارهای ذاتی و قانونمند رویدادها، اشیاء و نسبت‌ها در میان است) قابل پذیرش نیست؛ و ذهن عقل‌گرا را به‌تشویشی جستجوگرانه وامی‌دارد. چراکه اساس استدلال فوق برنیاد دستگاه قیاسات منطقی صوری (نه اندازه‌گیری و مقایسه‌ی کمی-کیفی دو نسبت واقعی) شکل گرفته که نتیجه‌ی حاصله (در این‌جا: حضور وسیع کارگران در خیزش سبزها) در همان حکم اول (یعنی: به‌خیابان آمدن میلیون‌ها نفر) وجود دارد.

به‌هرروی، از آن‌جاکه منطقی صوری و دستگاه قیاسات آن، اگر هم به‌مادیتی بیرون از ذهن ناظر باشند، این نظارت نه تنها ماورای تداوم و مطلقیت تغییر و حرکت اشیاء و نسبت‌ها قرار می‌گیرد و فقط به‌وجه سکون نسبی اشیاء و رویدادها می‌نگرد، بلکه نسبت سکون نسبیها و اشیاء مورد اشاره را مطلق فرض می‌کند و این مطلقیت را به‌همه‌ی هستی بی‌کرانه نیز تعمیم می‌دهد؛ از این‌رو، آقای قراگوزلو هم در تبیین علت مشارکت وسیع کارگران در خیزش اخیر گامی فراتر از دستگاه قیاسات منطقی ایستا و صوری برمی‌دارد و پس از توصیف آماری نابسامانی وضعیت اقتصادی مملکت، می‌نویسد: «از یک طرف معتقدم یکی از دلایل فوری مشارکت کارگران و زحمت‌کشان در جنبش اجتماعی جاری در همین اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی توجیه‌پذیر است (حقوق 263 هزار تومانی و خط فقر 900 هزار تومانی) و از طرف دیگر گمان می‌کنم بدیهی‌ترین نتیجه‌ی وضع پیش‌گفته -که از

هماکنون افق تیره و تاریک آن پیداست. به بی‌کاری، تعمیق خطر [یا خط] فقر، تن‌فروشی، فساد، فلاکت، رکود تورمی، ورشکستگی پی‌درپی صنایع؛ سقوط کشاورزی؛ افول خدمات و... خواهد انجامید».

بنابراین، آنچه فراتر از قیاس براساس منطق صوری و حکم اعتباری به‌خیابان آمدن «میلیون‌ها نفر» در تهران، توضیح‌دهنده علت مشارکت وسیع کارگران در خیزش اخیر است، «اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی» از جهت گوناگون و از جمله «حقوق 263 هزار تومانی و خط فقر 900 هزار تومانی» است که از یک طرف به «بی‌کاری [بیش‌تر]، تعمیق خط فقر، تن‌فروشی، فساد، فلاکت» منجر می‌گردد و از طرف دیگر «رکود تورمی، ورشکستگی پی‌درپی صنایع؛ سقوط کشاورزی؛ افول خدمات و...» را به دنبال خواهد داشت.

درک این مسئله که نه تنها توده‌های وسیع کارگر، بلکه اکثر فعالین کم‌شمار مبارزات کارگری هم در ایران درگیر مقولاتی مانند «رکود تورمی، ورشکستگی پی‌درپی صنایع؛ سقوط کشاورزی؛ افول خدمات و...» نیستند و اصولاً دغدغه‌ی این‌گونه مسائل را ندارند، کارچندان مشکلی نیست؛ چراکه هر شکل و میزانی از آگاهی اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی کمابیش با شکل و میزانی از تشکل همراه است و کمابیش با شکل و میزانی از کنش اجتماعی تقارن دارد، که در مورد کارگران اصولاً بار و فضای طبقاتی خواهد داشت. منهای پراکندگی اسفبار کنش‌ها و مبارزات کارگری در ایران، که نشان از سطح آگاهی طبقاتی کارگران دارد؛ اصولاً «رکود تورمی، ورشکستگی پی‌درپی صنایع؛ سقوط کشاورزی؛ افول خدمات و...» [مانند آن] مسائلی هستند که برای رهبران خرده‌بورژوازی ده‌ها برابر جذاب‌تر است تا توده‌ی کارگران، که بخش اعظمی از توان و نیرویشان صرف دریافت دستمزدهای عقب‌افتاده می‌شود. بنابراین، این‌گونه مقولات (صرف‌نظر از صحت و سقم آنها) نمی‌تواند سائق و همچنین توضیح‌دهنده‌ی شرکت وسیع کارگران در تظاهرات خیابانی پس از انتخابات ریاست جمهوری باشد. به‌هرروی، سواي استدلال‌های نظری، تجربه‌ی جاری در محیط‌های نسبتاً متشکل و آگاه‌تر کارگری هم نشان می‌دهد که هرچه کارگران آگاه‌تر باشند، متشکل‌تراند؛ و هرچه متشکل‌تر باشند، کمتر به دام مقولاتی می‌افتند که زمینه‌ی اصلی جنگ بلوک‌بندی‌های در قدرت است. برای مثال: کنش سندیکای کارگران واحد، اتحادیه کارگران آزاد و سندیکای کارگران هفت‌تپه را در نظر بگیریم که در برابر جنگ بلوک‌بندی‌های قدرت و گسترش آن به‌خیابان‌ها، علی‌رغم بعضی آزمون و خطاها و بالا و پایین رفتن‌ها مجموعاً بی‌طرف ماندند.

تنها موضوعی که احتمالاً می‌توانست کارگران را به شرکت در آکسیون‌های خیابانی اخیر جذب کند، مسئله‌ی «حقوق 263 هزار تومانی و خط فقر 900 هزار تومانی» است که «بی‌کاری [بیش‌تر]، تعمیق خط فقر، تن‌فروشی، فساد، فلاکت» را نیز در پی خواهد داشت. براین اساس، اگر موسوی به‌نوعی این وعده را داده بود که در جهت افزایش دستمزد یا تسهیل تشکل‌یابی کارگران اقداماتی خواهد کرد، آنگاه این زمینه‌ی نظری وجود داشت که از شرکت وسیع کارگران در آکسیون‌های خیابانی اخیر گفتگو کنیم. در صورتی که موسوی در مورد مسائل مربوط به کارگران، زحمت‌کشان، حاشیه‌نشینان و تهی‌دستان -حتی- از دل‌بری هم خودداری نمود و این عرصه‌ی تبلیغاتی را یک‌سره به فریب‌کاری‌های احمدی‌نژاد وا گذاشت.

بی‌اعتنایی مطلق به مطالبات و نیازهای کارگران و زحمت‌کشان از طرف دارودسته‌ی موسوی تا آن‌جا آشکار است که حتی آقای قراگوزلو هم در مورد جنبه‌ی سیاسی وعده‌های موسوی می‌نویسد: «در برنامه‌ی که کم‌ترین خبری از حمایت از تشکل‌های مستقل کارگری نمی‌داد و دست‌گیری‌های روز جهانی کارگر را مکتوم می‌گذاشت، آزادی‌های سیاسی تنها با "جمع‌آوری گشت‌ارشد" تعریف می‌شد و دموکراتیزاسیون فضای کشور پوششی بود برای دعوت مسالمت‌آمیز از سرمایه‌های کلان خارجی. موسوی معتقد بود «باید به دنبال سرمایه‌گذاری خارجی باشیم. در عین حال باید بدانیم میهمان‌دار سرمایه‌گذاری خارجی بخش خصوصی‌ست نه دولت. جذب سرمایه‌گذاری خارجی ثبات اقتصادی و مدیریتی را طلب می‌کند. سرمایه‌های خارجی به‌زور به کشور نمی‌آیند. وقتی فضای مناسبی نیست هرچه به دنبال سرمایه بدویم حاصلی ندارد. وقتی بیان می‌شود 270 میلیارد دلار در این سه چهار سال چه شد، این یک دغدغه و نگرانی را نشان می‌دهد...» [سرمایه، 1388/2/1]. این "دغدغه و نگرانی" -که چندان هم بی‌جا نبود و نیست- هیچ‌گاه به سمت تعرض به‌جبهه‌ی نوکسبه‌ی تجمع سرمایه و دفاع مستقیم و بی‌پرده از طبقه‌ی کارگر حرکت نکرد و حداکثر در حد انتقاد موردی از "سرمایه‌ی رانتی وزیر کشور" متوقف ماند. امری که از فرط تکرار در جناح مقابل و میان مردم کوچک و بازار نخبه شده بود». در این‌جا 3 نکته را باید توضیح داد: اولاً- این عبارت آقای قراگوزلو که می‌گوید موسوی از زاویه «دفاع مستقیم و بی‌پرده از طبقه‌ی کارگر حرکت نکرد»، باید تصحیح شود؛ چراکه موسوی نه تنها مستقیماً از زاویه منافع طبقه‌ی کارگر حرکت نکرد، بلکه در این مورد بخصوص -حتی- به‌طور غیرمستقیم هم لام تا کام حرفی نزد. دوماً- اظهار این‌که «میهمان‌دار سرمایه‌گذاری خارجی بخش خصوصی‌ست نه دولت»، نه تنها سمپاتی کارگران را به نفع موسوی بر نمی‌انگیزاند، بلکه تا حد زیادی هم نسبت به ریاست جمهوری او آنتی‌پاتی، تنافر و بدبینی ایجاد می‌کند. سوماً- طبیعی



است که کارگرانی که نسبت به رئیس جمهور شدن موسوی بدبین هستند، به او رأی هم نمی‌دهند؛ و بالتبع در تظاهرات خیابانی هم شرکت نمی‌کنند. فراموش نکنیم که: یکی از مضمون‌های اساسی مبارزات پراکنده کارگری در شرایط کنونی، مقابله و مبارزه با موج فزاینده‌ی خصوصی‌سازی‌هایی است که کمر کارگران را شکسته است؛ و تأکید روی مهمان‌داری بخش خصوصی از سرمایه‌های خارجی، به‌طور خودبه‌خود تأکید بر روند خصوصی‌سازی است که علی‌الاصول آنتی‌پاتی کارگران را بر علیه موسوی برمی‌انگیزاند.

بدین ترتیب، اگر کارگران در آکسیون‌های اخیر به‌طور وسیع شرکت کرده باشند (که به‌باور و برآورد من شرکت نداشته‌اند)، چنانچه مغز خر نخورده باشند، لابد از همان قاعده‌ی معروف انتخاب بین بد و بدتر پی‌روی کرده‌اند که برخاسته از منطق صوری و قیاسات مربوط به آن است. این قاعده‌ی سفسطه‌آمیز و فریب‌کارانه دو حد نهایی مطلق، اخلاقی و غیرقابل تعریف را در مقابل آدم‌هایی می‌گذارد که مثل عروسک‌های کوکی (و نه حتی مانند ربات‌های کامپیوتری) دو گزینه‌ی «این» یا «آن» بیش‌تر ندارند؛ و الزاماً هم باید یکی از آن‌ها را «انتخاب» کنند! این قاعده به‌عمد فراموش می‌کند که اگر انسان فقط بعضی از خاصه‌های نوعی خویش را حفظ کرده باشد و مطلقاً به‌عروسک کوکی تبدیل نشده باشد، آن‌جاکه بحث انتخاب و تشخیص به‌میان می‌آید، قبل از این‌که به «انتخاب» یکی از دو گزینه‌ی از پیش تعیین شده برسد، این امکان را نیز دارد که اساساً هیچ‌یک از دو گزینه را انتخاب نکند!؟

حقیقت این است که بخش قابل توجهی از کارگران ایرانی علی‌رغم پراکندگی و نداشتن آگاهی طبقاتی-براساس تجاری که در مقابله با سرکوب‌های 30 ساله‌ی نظام سرمایه‌داری اسلامی (اعم از کارفرماهای ریز و درشت یا دولت‌های رنگارنگ) داشته‌اند، به‌طور هوشمندانه گزینه‌ای را انتخاب کردند که نه تنها مرزهای منطق صوری و بازی در نقش عروسک‌های کوکی را به‌زیالهدان پرتاب نمود، بلکه با انتخاب پراگماتیستی و درست عدم انتخاب بین «بد» و «بدتر»، زمینه‌ی رویش‌های آتی خود را نیز فراهم‌تر ساختند. واقعیت این است که تنها احتجاجی که بسیاری از افراد و گروه‌های طرفدار «خیزش سبز» در جهت تبیین چرایی، چگونگی و میزان شرکت کارگران در آکسیون‌های خیابانی ارائه می‌کنند، همان حکم اعتدالی به‌خیابان آمدن «میلیون‌ها نفر» در تهران است که براساس دستگاه قیاسات منطق صوری چنین نتیجه می‌گیرند که: پس، می‌بایست کارگران هم به‌طور وسیع در میان این جمعیت میلیونی [!؟] حضور داشته باشند!؟

حال آن‌که نفس گفتگو از حضور «میلیون‌ها نفر» در خیابان‌های تهران، بنا به‌ناروشنی و ابهام درونی خود، بیش‌تر به‌شایعه می‌ماند تا یک برآورد تقریبی؛ چراکه عبارت «میلیون‌ها نفر»، متغیری از 2 تا 9 میلیون نفر را به‌میان می‌کشد که هرکس بنا به‌خواست یا نیاز خود می‌تواند تعبیر و تفسیر خاصی از آن بپردازد. این شکل از ارائه‌ی «آمار» در مورد یک رویداد اجتماعی (که تصور واقعه و رویداد را به‌تجربه، نیاز یا تفسیر عاطفی-سیاسی شنونده و خواننده وامی‌گذارد) یکی از بارزترین خاصه‌های مکانیسم شایعه‌پراکنی و شایعه‌باوری در امر مسائل سیاسی و طبقاتی است.

آن‌جاکه تعهد به‌تحلیل علمی از یک نسبت یا رویداد اجتماعی در میان است و تحلیل‌گر علی‌رغم عدم دسترسی به‌فاکتورهای آماری و واقعی قابل استناد، همچنان می‌خواهد در هم‌سویی با واقعیت حرکت کند، چاره‌ای جز این ندارد که از طریق تحلیل دینامیک شواهد موجود به‌دریافت ربط درونی-بیرونی این شواهد (یعنی: وجه ذاتی آن رویداد یا نسبت اجتماعی) نزدیک شود. دریافت وجه ذاتی نسبت‌ها و رویدادهای اجتماعی که از پس تحلیل دینامیک شواهد موجود حاصل می‌شود، این امکان را برای تحلیل‌گر اجتماعی فراهم می‌کند که به‌جای عبارت کیلویی و کیش‌دار «میلیون‌ها نفر»، بگوید: بین فلان تا بهمان (مثلاً بین 1 تا 2) میلیون نفر در تظاهرات خیابانی خیزش اخیر شرکت داشتند.

از همه‌ی این‌ها گذشته، به‌طور قاطع می‌توان چنین ابراز داشت که طبقه‌کارگر (به‌مثابه‌ی یک طبقه‌ی عمده و تغییرطلب) در خیزش اخیر شرکت نداشت. چراکه فروشندگان نیروی‌کار در ایران هنوز نهادهای طبقاتی خود را در محیط‌های تولیدی و خدماتی نساخته‌اند؛ ارتباطات منطقه‌ای و سراسری ندارند؛ به‌موقعیت خویش به‌منزله یک طبقه‌ی هم‌بسته‌ی اجتماعی آگاه نشده‌اند؛ و در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی نیز به‌فعلیت نظری-عملی یک طبقه‌ی عمده و تغییرطلب دست نیافته‌اند. بدین ترتیب، گفتگو از حضور یا فعلیت سیاسی-اجتماعی طبقه‌کارگر در خیزش اخیر مطلقاً فاقد معنی است. احتمالاً تعداد بسیار محدودی از کارگران خدماتی یا کارگاهی به‌طور انفرادی در تظاهرات‌های خیابانی اخیر شرکت کرده باشند؛ اما این را به‌پای طبقه‌کارگر گذاشتن، مصادره به‌مطلوبی است که یک اراده‌ی ماورایی را به‌توده‌های فروشنده‌ی نیروی‌کار تحمیل می‌کند تا توان اجرایی آن‌ها را در راستای حمایت از بورژوازی به‌اصطلاح لیبرال (که ناقض سازمان‌یابی طبقاتی کارگران است) به‌کار بگیرد.

کارگر (به‌مثابه فرد) همانند افراد همه‌ی طبقات و اقشار اجتماعی دیگر در گروه‌های متعدد و مختلف‌الربطه‌ای شرکت دارد که مجموعاً و برآیندگونه زمینه‌ای را فراهم می‌کنند که او به‌هرصورت-

هویت و شخصیت خویش را براساس آن می‌آفریند. گرچه همه‌ی گروه‌هایی که فرد در آن شرکت دارد [مانند گروه‌های خانوادگی، فامیلی، زبانی، محلی، تولیدی و غیره]، یکی از نیازهای او را پاسخ می‌دهند و متناسب با فعلیت و ظرفیت خود، هویت و کنش اجتماعی وی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و در مجموع زمینه ساخت فردیت او را فراهم می‌آورند؛ اما در اغلب قریب به‌اتفاق موارد، آن گروه‌هایی که براساس یا محور روابط و مناسبات تولیدی شکل گرفته‌اند (مثلاً گروه‌های کارگری در یک کارخانه در مقابله با گروه‌های کارفرمایی در همان کارخانه یا در برابر همه‌ی صاحبان سرمایه) به‌واسطه‌ی عمدگی‌شان در چگونگی زیست و امرار معاش، نه تنها بیش‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین اثر را بر هویت، رفتار و کنش اجتماعی افراد می‌گذارند، بلکه مهر نفوذ خود را تا آن‌جا بردیگر گروه‌هایی که فرد در آن شرکت دارد، می‌گسترانند که حتی تعیین‌کننده‌ترین زمینه‌ی سامان‌یابی پیوستار هویت-رفتار-کنش اجتماعی او را هم می‌سازند. بنابراین، لازمه‌ی ابراز هویت و هم‌چنین رفتار و کنش یک فرد به‌مثابه‌ی کارگر-حداقل- وجود نشانه‌های فعالی از رابطه‌ی او در تولیدی اجتماعی و هم‌چنین مناسباتی است که او در زمینه‌ی این رابطه‌ی تعیین‌کننده با دیگر کارگران دارد.

به‌بیان دیگر، از آن‌جاکه هویت فردی برای همه‌ی آحاد اجتماع امری ذهنی یا اعتباری نیست؛ از این‌رو، بروز و بیان این هویت همواره و در همه‌ی نسبت‌ها در فعلیت همان مناسبات و گروه‌هایی معنی دارد که فرد براساس حضور فعال در آن‌ها هویت خویش را ساخته است. بنابراین، اگر افراد کارگر (به‌عنوان کارگر؛ نه به‌عنوان همسایه، پدر، فامیل، هم‌محله‌ای یا شهروند) در خیزش خیابانی اخیر شرکت داشتند، الزامی بود که به‌نوعی هویت کارگری و طبقاتی خود را بیان می‌کردند. از سندیکا و اتحادیه و نمایندگی یک یا چند واحد که بگذریم؛ و حتی اگر طرح مطالبات آبی و آبی و هم‌چنین حمل پلاکاردهای مستقل کارگری را هم کنار بگذاریم؛ ساده‌ترین شکل بیان هویت کارگری و طبقاتی در آکسیون‌های خیابانی خیزش اخیر، حضور و همراهی تعداد محدودی از کارگران یک واحد تولیدی یا خدماتی -مثلاً گروه‌های 10 نفره- بود؛ که هیچ نشانه یا گزارش مستندی در مورد آن وجود ندارد. این درحالی است که در همین دوره‌ی اخیر و در رابطه با سبزه‌ها، نه تنها حضور کارفرمایان و سرمایه‌داران در تأمین نیازهای مالی این خیزش چشم‌گیر بود، بلکه هم‌چنین در سطح آکسیونی نیز در مواردی این حضور محسوس‌تر هم می‌شد. از جمله‌ی این موارد، پلاکاردهای بزرگی از «سناد انتخاباتی تولیدکنندگان و کارآفرینان» است که در مراسم چهلم خانم ندا آقاسلطان در بهشت زهرا هم به‌چشم می‌خورد [2].

به‌موضوع شرکت یا عدم شرکت کارگران در خیزش سبزه‌ها برگردیم. گرچه بسیاری از جریان‌های سیاسی چپ و به‌اصطلاح کمونیست (البته با جهت‌گیری و خاستگاه خرده‌بورژوازی) با اخبار دروغین خویش، علاوه‌بر سایت‌ها و روزنامه‌های فارسی‌زبان، سایت‌ها و روزنامه‌های غیرفارسی‌زبان را هم تا اندازه‌ی زیادی به‌اشتباه انداختند و ترجمه‌ی همین دریافت‌های عامداً اشتباه را در مقابل گروه‌بندی‌های مختلف کارگری گرفتند که: چرا نشست‌اید، فلان‌جا و به‌مان کارخانه به‌حمایت از «آزادی» و «انتخابات آزاد» دست به‌اعتصاب زده‌اند و در صف «جنبش مردم» قرار گرفته‌اند؟!؛ اما بیگانگی مطلق خیزش سبزه‌ها با کار و منافع کارگران برای شبکه‌ی وسیع ارتباطات متداخل و متقاطع محافل کارگری این امکان را فراهم آورد که با بررسی خاستگاه، پایگاه، مطالبات و موجودیت نیروهای حاضر در صحنه‌ی سیاست «سبز»، در عمل اعلام کنند که این خیزش از جنس و نوع جنبش ما -فروشنندگان نیروی‌کار- نیست. خرده‌بورژواهای دانشمندان این کنش طبقاتی و پراگماتیستی را که براساس آزمون و خطاهای نظری و از پس رفت و برگشت‌های مکرر و هم‌چنین تردیدهای فراوان شکل گرفت، به‌انفعال و بی‌عملی کارگران تفسیر می‌کنند. چراکه دریافت مفهومی و به‌اصطلاح معقول این عالی‌جنابان از پراتیک و عمل، چیزی جز آکسیون و آکسیون‌یسم نیست؛ و تصورشان از آکسیون و آکسیون‌یسم هم همان کنش‌هایی است که در فیلم‌های آکشین به‌تماشا نشست‌اند. اما حقیقت این است که پراتیک یا عمل -در کلیت خویش- دارای دو وجه مثبت و منفی است؛ زیرا اقدام به‌یک عمل و پراتیک معین دقیقاً بدین‌معنی است که در مقابل اقدام به‌دها عمل و پراتیک محتمل دیگر در موقعیت بی‌عملی قرار بگیریم. به‌هرروی، طبقه‌کارگر ایران -علی‌رغم پراکندگی تشکیلاتی‌اش- سرانجام توانست برتردید حضور در قریان‌گاه خیزش سبز فائق آید؛ و بدین‌ترتیب یکی از طبقاتی‌ترین، مستقل‌ترین و پراتیک‌ترین کنش‌های تاریخ صدساله‌ی خود را مادیت بخشید. از همین‌روست که می‌توان امیدوار بود که این طبقه در آینده‌ای نه چندان دور (یعنی: همین یکی‌دو سال آینده) دور تازه‌ای از مبارزه و سازمان‌یابی فرارونده را شروع خواهد کرد.

به‌طورکلی، اگر تعداد قابل توجه یا تذکری از کارگران صنعتی یا کارخانه‌ای -مثلاً 50 هزار نفر- در یک هم‌بستگی ساده‌ی گروهی و ریشه‌دار در محیط کار -حتی به‌طور پراکنده- در تظاهرات‌های خیابانی شرکت کرده بودند، یکی از نتایج طبیعی آن نوعی اعتصاب محدود بود که می‌توانست به‌مثابه‌ی یک اهرم برانگیزاننده‌ی ارتباطی تا اعتصاب فراگیر گسترش یابد. اما واقعیت این است که نه تنها چنین اعتصابات محدودی صورت نگرفت، بلکه همه‌ی فراخوان‌های رنگارنگ به‌اعتصاب عمومی هم به‌دلیل

این‌که ربطی به مطالبات و مبارزات کارگری نداشتند، همانند امواج صوتی سرگردان در بی‌کرانگی هستی گم شدند.

بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که عبارت «اصولاً در شهری مثل تهران وقتی که میلیون‌ها نفر به‌خیابان می‌آیند، نگفته پیداست که عناصر شکل‌دهنده‌ی چنین جمعیتی از طبقات مختلف اجتماعی و به‌ویژه طبقه‌ی کارگر صورت بسته است»، به‌ویژه در مورد «طبقه‌ی کارگر» بیش‌تر یک بلوف سیاسی و جانب‌دارانه از خیزش سبزهاست تا یک تحلیل گزارش‌گونه و مطابق با واقعیت!؟ چرا چنین حکم و قضاوتی؟ برای این‌که تحلیل و بررسی‌ای که تا این‌جا ارائه دادیم، از جنبه‌های مختلف نشان داد که «به‌ویژه طبقه‌ی کارگر» در میان «میلیون‌ها نفر»ی که از پس خیزش سبزها به‌خیابان آمدند و به‌طور جنایت‌کارانه و سیستماتیک‌ی سرکوب شدند، حضور و شرکت مؤثر و ملموسی نداشت.

در این‌جا آقای قراگوزلو به‌همراه همه‌ی آن جریان‌ها به‌اصطلاح چپی که به‌دلیل تناقض بین ژست مارکسیستی و گرایش همه‌جانبه‌ی خرده‌بورژوازی‌شان، خیزش اخیر را به‌واسطه‌ی ابعاد ظاهراً «میلیون‌ها نفر»[ه] اش مترقی برآورد می‌کنند و واژه‌ی رازآمیز «مردم» را در تقابل با تعیین‌کنندگی روابط و مناسبات تولیدی و طبقاتی - همانند چک بی‌محل - در مقابل فعالین صدیق جنبش کارگری می‌گیرند، با یک سؤال جدی مواجه می‌شوند: اگر در شهرغول‌آسایی مثل تهران (که یکی از کارگری‌ترین شهرهای ایران است) «میلیون‌ها نفر» برای تظاهرات به‌خیابان بیایند؛ و «به‌ویژه طبقه‌ی کارگر» در میان این «میلیون‌ها نفر» حاضر نباشد؛ چگونه می‌توان تظاهرات‌کنندگان خیابانی را «میلیون‌ها نفر» برآورد کرد؟ به‌عبارت دیگر چگونه می‌توان «میلیون‌ها نفر» را از «میلیون‌ها نفر» کم کرد و باهم «میلیون‌ها نفر» باقی‌مانده داشته باشیم؟ بنابراین، اگر چنین نتیجه بگیریم که اساس به‌خیابان آمدن «میلیون‌ها نفر» - نیز یک بلوف سیاسی چندجانبه است، پر بی‌راه زفته و بی‌انصافی را از حد نگذرانده‌ایم. در ادامه‌ی نوشته این مسئله را با دقت بیش‌تری بررسی خواهیم کرد.

تا این‌جا می‌توان چنین نتیجه گرفت که به‌غیر از تبلیغات رسانه‌های غربی و به‌ویژه رسانه‌های اروپایی که به‌طور معجزه‌آسایی طرف‌دار «مردم»، رعایت حقوق بشر و موازین دموکراسی در ایران شدند؛ یکی از اساسی‌ترین پایه‌های اعتبار این حکم که در تهران «میلیون‌ها نفر» به‌خیابان آمدند، به‌نتیجه‌ای برمی‌گردد که موج سبزی‌ها - بر مبنای قیاسات منطق صوری - از ادعای همه‌ی دست‌اندرکاران نظام جمهوری اسلامی (اعم از موسوی و احمدی‌نژاد و غیره) استنتاج کرده‌اند: شرکت 85 درصدی و 40 میلیونی در انتخابات اخیر!؟

با وجود این، بعضی برآوردهای غیررسمی و شفاهی - به‌ویژه از داخل کشور - چنین اظهار می‌دارند که در میان بسیاری از خانواده‌های کم‌درآمد تهرانی و اغلب ساکنین دیگر شهرها (به‌خصوص ساکنین شهرستان‌ها) چنین شایع شده است که منشاء وقایع بعد از انتخابات، نارضایتی بالاشهری‌های تهران از کارکرد 4 ساله‌ی دولت احمدی‌نژاد بود؛ و او با دیدن این‌که بخش قابل توجهی از این ناراضیان جزء بدنه‌ی اصلی دستگاه‌های خصوصی و دولتی هستند، هم‌اکنون درصدد دل‌بری از آن‌ها برآمده است!؟ گرچه دارودسته‌ی احمدی‌نژاد از این‌گونه شایعات کیفور می‌شوند، به‌آن دامن می‌زنند و در جهت تقویت آن اقدامات ناچیزی هم داشته‌اند؛ اما در جامعه‌ای که بخش‌های مختلف ساکنین غیرحکومتی آن و به‌ویژه کارگران و زحمت‌کشانشان هیچ‌گونه مغری برای بیان دریاقت‌ها، نیازها، مطالبات و هویت فردی و طبقاتی خود ندارند، گسترش فزاینده‌ی این‌گونه شایعات می‌تواند دال بر بعضی جنبه‌های محتملاً واقعی آن نیز باشد. اما به‌راستی تظاهرات‌کنندگان تهرانی، بدون حضور کارگران، با رقم «میلیون‌ها نفر» قابل توصیف‌اند؟ پاسخ به‌این سؤال بررسی کمی و کیفی خیزش‌گران سبز را می‌طلبد که ذیلاً به‌آن می‌پردازم.

## کم و کیف طبقاتی خیزش‌گران سبز

هم‌چنان‌که استدلال کردیم، خیزش اخیر نه تنها هیچ‌گونه ربطی به جنبش کارگری نداشت و کارگران با هویت کارگری و به‌طور ملموسی در آن شرکت نداشتند، بلکه رنگ و بوی شورش گرسنگان، پابره‌نه‌ها، تهی‌دستان، حاشیه‌نشینان را نیز نداشت؛ چراکه علی‌رغم کمیت چندصد هزار نفره و قابل توجهی که در تظاهرات‌های خیابانی شرکت داشتند، هیچ‌گونه گزارش یا نشانه‌ای از حوادثی که در بروز چنین شورش‌هایی به‌وقوع می‌پیوندد، در دست نیست. به‌طور مشخص در جریان خیزش اخیر نه سرقتی به‌وقوع پیوست، نه اموالی غارت شد، نه مصادره‌ای صورت گرفت؛ و نه حتی آسیب خاصی به‌مکان‌هایی وارد گردید که به‌نوعی نشانه‌ی ثروت و تمول بوده‌اند.

گرچه در جریان تظاهرات خیابانی اخیر تخریب‌هایی هم به‌وقوع پیوست؛ اما اغلب آن مکان‌هایی که مورد تخریب قرار گرفت، بیش از این‌که نشانه‌ی ثروت و تمول باشند، به‌ارگان‌های دولتی تعلق داشتند و نشانه‌های اقتدار دارودسته‌ی در قدرت (یعنی: جناح‌بانان خامنه‌ای و احمدی‌نژاد) را برپیشانی



داشتند. این در صورتی است که تهی‌دستان و حاشیه‌نشینان ضمن این‌که به‌هنگام شورش از غارت‌آبایی ندارند، به‌دلیل تنفر کوری‌که از متولین و ثروتمندان دارند، بیش از هر جا به‌مکان‌هایی حمله می‌برند که نشانه‌ی ثروت و تمول هستند. برای مثال: عصیان در قزوین و اسلام‌شهر که بیش‌تر جنبه‌ی منطقه‌ای و محلی داشت و به‌لحاظ بافت طبقاتی هم متنوع‌تر و پیچیده‌تر از شورش تهی‌دستان و حاشیه‌نشینان بود؛ ضمن غارت اموال دولتی و غیردولتی (البته بیش‌تر در قزوین)، تخریب مراکز سیاسی و مالی (به‌ویژه مراکز دولتی) به‌فراوانی مشاهده گردید.

به‌طورکلی، فراتر از آنچه از گزارش‌های متعدد و متنوع تصویری برمی‌آید، مشاهدات حضوری هم از این حکایت می‌کنند که خیزش اخیر رنگ و بوی شورش تهی‌دستان، حاشیه‌نشینان و حتی پایین‌شهری‌های تهران را هم نداشت؛ و این قربانیان نظام سرمایه‌داری (به‌جز موارد استثنایی‌که حاکی از تلاش برای فرار عمودی از وضعیت موجود است) شرکت و حضور محسوس و ملموسی در جریان موج سبز نداشتند. گذشته از این، تحلیل‌گران آشکارا وابسته به‌خیزش سبز نیز نه تنها ادعایی در مورد حضور تهی‌دستان، حاشیه‌نشینان و پایین‌شهری‌ها در آکسیون‌های خیابانی تهران ندارند، بلکه چنین به‌نظر می‌رسد که اساساً نسبت به‌گفتگو از این‌گونه انسان‌ها و مقولات کراهت هم دارند! بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت و ابراز نظر نمود که به‌جز طبقه‌کارگر و کارگران، تهی‌دستان و حاشیه‌نشینان و پایین‌شهری‌ها هم [یعنی، همه‌ی آن انسان‌هایی که برآیندگونه پیوستار طبقه‌کارگر را تشکیل می‌دهند و بخش گسترده و لاینفکی از زحمت‌کشان به‌حساب می‌آیند] نه تنها در خیزش سبزه‌ها حضور نداشتند و در آن شرکت نکردند، بلکه اساساً دریافت‌شان از این خیزش نیز به‌گونه‌ای بود که حتی به‌عنوان فرصت یا محمل جبران نیازها و مطالبات فوری خود هم از آن استفاده نکردند. عمده‌ترین دلیل این عدم استفاده به‌عنوان فرصت یا محمل، به‌جز گرایش احتمالی به‌دارودسته‌ی در رأس قدرت و هم‌چنین سلطه‌ی متشکل و سازمان‌یافته‌ی جریان سبز، که مجموعاً می‌توانستند عناصر غیرخودی (یعنی: افرادی که به‌هرصورت با روح عمومی جمعیت ناهم‌خوان بودند) را تحت کنترل بگیرند؛ شیوه‌ی رفتار و سلوک بدنه‌ی اصلی جمعیت تظاهرکننده بود که به‌دلیل خاصه‌ی بالا شهری‌اش به‌هیچ‌وجه با شیوه‌ی رفتار و سلوک تهی‌دستان، حاشیه‌نشینان و پایین‌شهری‌ها جور در نمی‌آمد. نوع و سبک لباس پوشیدن، آهنگ صدا، کلمات و جمله‌های مورد استفاده، حرکات بدن، میمیک صورت و غیره از مواردی است که در ترکیب با هم می‌توانند رفتار و سلوکی را بسازند که ویژه‌ی یک گروه‌بندی خاص اجتماعی است؛ و عملاً مانع از این می‌شود که دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی به‌این گروه‌بندی وارد شوند.

گرچه اکثر گزارش‌ها و تحلیل‌ها (اعم از داخلی یا خارجی، دولتی یا سبز) حاکی از این است که روستاها من‌حیث‌المجموع در این جنگ قدرت طرفِ دارودسته‌ی خامنه‌ای و احمدی‌نژاد را گرفتند؛ اما تا آن‌جا که به‌بحث ما برمی‌گردد (یعنی: بررسی کم و کیف خیزش سبزه‌ها) این را هم باید اضافه کنیم که صرف‌نظر از جانب‌داری روستاها از این یا آن طرفِ جنگ قدرت، به‌دلیل خاستگاه و محدوده‌ی صرفاً شهری و عمدتاً تهرانی خیزش سبزه‌ها، نه تنها روستائیان، بلکه حتی ساکنین شهرهای کوچک و شهرستان‌ها هم فرصت و امکانی برای شرکت در آن را نداشتند تا بتوان در باره‌ی شرکت یا عدم شرکت گروه‌بندی‌های روستایی و شهرستانی بحث و گفتگو کرد.

\*\*\*\*\*

نظریه‌پردازان و توجیه‌گران خیزش اخیر به‌منظور دفاع به‌اصطلاح تئوریک از موج سبز -گویا نیروهایی را در جامعه کشف کرده‌اند که فاقد پایگاه و خاستگاه طبقاتی‌اند؛ در هیچ طبقه و قشری جای نمی‌گیرند؛ و ضمن این‌که ربطی به‌رابطه و مناسبات تولیدی ندارند، وجودشان اساساً حقوقی و اجتماعی است؟! جوانان، دانشجویان، زنان و بیکاران از جمله‌ی این کشفیات است که نگاه مختصری به‌آن ضروری می‌نماید. اما به‌نظر من بهتر است که قبل از بررسی طبقاتی این موجودات ظاهراً بی‌طبقه (و احتمالاً توحیدی)، نگاه مختصری به‌جنبه‌ی کمی آن نیروهایی داشته باشیم که در خیزش اخیر شرکت داشتند و به‌عنوان یک مقوله‌ی میلیونی از آن یاد می‌شود.

شاید بعضاً چنین اظهار نظر شود که بررسی کمی «خیزش سبزه‌ها» از اهمیت چندانی برخوردار نیست و چه‌بسا بررسی کمی از این رویداد اجتماعی به‌تصویری خلاف واقع نیز منجر گردد. اما از آن‌جاکه هیچ کیفیتی بدون «کمیت» واقع نمی‌شود و در بسیاری از موارد «کمیت» در حد مطلوب دستگاه ویژه‌ی خویش از بروز کیفیت تازه‌ای خبر می‌دهد؛ از این‌رو، لازمه‌ی بررسی متدولوژیک یک واقعه‌ی اجتماعی به‌مثابه یک شیء یا نسبت، الزاماً کمی-کیفی (یعنی: هم کمی و هم کیفی) است. به‌هرروی، افزایش‌های کمی، البته اگر ارگانیک و به‌هم پیوسته باشند و به‌حد مطلوب دستگاه ویژه‌ی خویش برسند، «کیفیت» نوینی را به‌همراه خواهند داشت؛ و اگر غیرارگانیک و ناپیوسته افزایش بیابند، به‌تجزیه و فروپاشی می‌رسند. بنابراین، بررسی خود را از جنبه‌ی کمی خیزش اخیر آغاز می‌کنیم.

حدود دو ماه قبل از این که آقای قراگوزلو در مقاله‌ی «جنبش اجتماعی جاری و فقر تحلیل‌ها» (17 مردادماه)، با تکیه به عبارت «تظاهرات میلیونی مردم»، در مقابله با نیروهایی که خیزش سبزها را ارتجاعی برآورد می‌کنند، آن‌ها را «چپ رادیکال انقلابی مریخی» بنامد که «خاک به چشم مردم» می‌باشند؛ سایت «خودرو کار» [که قبلاً اطلاعیه‌هایی تحت عنوان «جمعی از کارگران ایران خودرو» که حداقل در نام تشابه زیادی با «جمعی از فعالین کارگری جافک» داشتند] در روز دوشنبه (25 خردادماه) سرسپرده‌تر و بی‌ترمزتر از آقای قراگوزلو ادعا کرد که:

*«تهران از حضور بیش از ده میلیون تظاهر کننده شرمگین شد  
دوشنبه انقلابی»*

*«اینجا تهران روز دوشنبه ۲۵ خرداد است بیش از ده میلیون نفر تظاهرکننده خیابانهای تهران را به  
لرزه در آورده اند»*

*«تهران زیر پای جوانای انقلابی به خود می لرزد»*

*«میلیونها نفر به خیابانها ریختند و می گویند»*

*«مرگر بر دیکتاتور»*

*«ما دولت دیکتاتور نمی خواهیم»*

*«سراسر خیابانهای تهران»*

*«از تهرانپارس تا دانشگاه از دانشگاه تا انقلاب و از انقلاب تا آزادی»*

*«خواست میلیونها نفر است»*

*«آزادی آزادی»*

*«ما دولت سبب زمینی نمی خواهیم»*

*«...»*

گرچه این‌گونه تصویرپردازی از تظاهرات 25 خرداد، برانگیخته و آرزومندانه و برانگیزاننده به‌نظر می‌رسد؛ اما با اندکی تأمل می‌توان چنین دریافت که این تصویرپردازان، در قالب دفاع از منافع کارگران، حتی از آقای قراگوزلو هم بیش‌تر به چشم کارگران و زحمت‌کشان خاک می‌باشند. شاید پاره‌ای از افراد ساده‌لوح با نگاهی بیش‌از حد رقیق‌القلب و سانتی‌مانتال چنین احتجاج کنند که این برانگیختگی‌ها ناشی از 30 سال سرکوب، جنایت و استثمار طاق‌فرسا از طرف کلیت نظام جمهوری اسلامی است که این‌چنین غلواً به تصویرپردازی از خیزش سبزها همت گماشته است؟! [؟] برای پاسخ قطعی به‌همه‌ی این (شاید و باید‌ها) و (اگر و مگرها) باید از رقیق‌القلب‌های سانتی‌مانتال پرسید که آیا به‌راستی شما به‌این نتیجه رسیده‌اید که فاصله‌ی طبقاتی، تشدید روزافزون این فاصله و مبارزه برعلیه سیستم مبتنی بر استثمار فزاینده‌ی نیروی کار -حقیقتاً- حاصل برانگیختگی عاطفی افراد و سوء تفاهم آن‌ها باهم است؟

به‌هرروی، اگر قرار باشد از یک شهر 12 میلیونی، 10 میلیون نفر برای تظاهرات به‌خیابان بیایند، می‌بایست نه تنها همه‌ی واحدهای تولیدی و خدماتی تعطیل شده باشد و همه‌ی سرویس‌های عمومی از کار بیفتند، بلکه هم‌چنین می‌بایست تولید و خدمات و سرویس‌های عمومی در بسیاری از شهرها و شهرستان‌ها اطراف تهران نیز تا شعاع 150 کیلومتری (مثلاً تا قزوین) از کار افتاده باشد. چراکه اگر از کودکان زیر 12 سال و آدم‌های بالای 60 سال که اصولاً نمی‌توانند به‌تظاهرات خیابانی بیایند، بگذریم؛ مطلق جمعیتی که می‌تواند به‌تظاهرات بیاید، کمتر از 8 میلیون نفر خواهد بود. بنابراین، برای اینکه 10 میلیون نفر به‌تظاهرات بیایند، چاره‌ای جز این نیست که کمبود 2 میلیونی آن را از شهرها و شهرستان‌های اطراف قرض بگیریم. تازه این در صورتی است که به‌جز واحدهای تولیدی و خدماتی، همه‌ی سرویس‌های عمومی و اساسی هم (از قبیل درمان، بهداشت، حمل‌ونقل، تغذیه و غیره) مطلقاً به‌حالت تعطیل درآمده باشند. اما همان‌طور که نویسنده‌ی سایت «خودرو کار» هم می‌داند، کارگران کارخانه ایران‌خودرو همانند همه‌ی واحدهای تولیدی و خدماتی و سرویس‌های عمومی -در روز دوشنبه (25 خرداد) به‌کار و تولید و خدمات عادی خود مشغول بودند!

گرچه هیچ شخص، روزنامه یا گروهی (حتی دارودسته‌ی موسوی هم) چنین ادعا نکرده‌اند که «از تهرانپارس تا دانشگاه از دانشگاه تا انقلاب و از انقلاب تا آزادی» مالمال از جمعیت تظاهرکننده بود؛ اما فرض کنیم که به‌قول سایت «خودرو کار» واقعاً در روز 25 خرداد «از تهرانپارس تا دانشگاه از دانشگاه تا انقلاب و از انقلاب تا آزادی» مملو از آدم‌هایی بود که به‌تظاهرات آمده بودند. در این‌صورت تعداد تظاهرکنندگان -حداکثر- به 800 هزار و نهایتاً به یک میلیون نفر می‌رسد. بدین‌ترتیب که از آزادی تا میدان انقلاب 4/8 کیلومتر، از میدان انقلاب تا میدان امام حسین 5 کیلومتر، از میدان امام حسین تا تهران نو 4/5 کیلومتر، از تهران نو تا چهارراه تیرانداز 5 کیلومتر، از چهارراه تیرانداز تا فلکه چهارم تهرانپارس 4/5 کیلومتر و سرانجام 1/2 کیلومتر هم به‌عنوان ضرب خطا و به‌منظور روند کردن ارقام

به این مسافت اضافه می‌کنیم تا به رقم 25 کیلومتر، یعنی طول جمعیت تظاهرات‌کننده (البته با گشاده‌دستی بسیار در اندازه‌گیری) برسیم. حال اگر عرض همه‌ی این خیابان‌ها 40 متر و یک متر مربع هم برای حضور میانگین یک تظاهرات‌کننده کافی باشد؛ می‌توانیم 25/000 متر طول تظاهرات را در 40 متر عرض آن ضرب کنیم تا گستره، وسعت و سرانجام تعداد کل تظاهرکنندگان را به دست بیاوریم. این رقم 1/000/000 متر مربع، و به عبارت میانگین یک نفر در یک متر مربع، یک میلیون نفر را شامل می‌شود.

بنابراین، با توجه به گشاده‌دستی‌ای که در محاسبه داشتیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که تصویر و ارقام ارائه شده توسط سایت «خودرو کار» و به تبع آن دیگر گروه‌ها و جریانات، به دلایلی که بعداً به آن می‌پردازیم، اساساً بر مبنای اغراق و غلو بنا شده و هیچ ربطی به واقعیت و تعداد واقعی تظاهرات‌کنندگان ندارد.

گرچه گروه‌ها و جریانات گوناگون (اعم از آن‌ها که خود را «چپ» می‌دانند یا آن‌هایی که زیر شل «سبز» پناه گرفته‌اند تا «باهم باشند و نترسند»)، شرکت‌کنندگان در تظاهرات تهران را چند میلیونی تبلیغ می‌کنند؛ اما همان‌طور محاسبه‌ی بالا نشان داد، این رقم تنها در ابعاد چندصد هزاری قابل برآورد و توصیف است. اما به راستی و در واقع چندصد هزار نفر در اوج تظاهرات تهران و دیگر کلان شهرهای ایران حضور داشتند؟

علی‌رغم این‌که ارقام از منظر جریانات موسوم به «چپ» با ضریب میلیونی ارائه می‌شوند و آمارهای ارائه شده از طرف دارودسته‌ی میرحسین موسوی بین 1/5 تا 3 میلیون نفر نوسان دارند؛ اما آنالیز تصاویر، گزارشات و مشاهدات افراد گوناگون حاکی از این است که گستره‌ی تظاهرات (در اوج خود در تهران) از میدان آزادی تا میدان امام حسین را فرامی‌گرفت. بنابراین، با یک حساب سرانگشتی می‌توان به این نتیجه رسید که اوج شرکت در تظاهرات خیابانی (در تمام شهرهای ایران) بیش از 800 هزار و نهایتاً یک میلیون نفر نبوده است. بدین ترتیب که در تهران از میدان امام حسین تا میدان آزادی 392 هزار نفر [یعنی: 9/800 متر طول تظاهرات ضربدر 40 متر عرض آن و از قرار میانگین یک نفر در یک متر مربع]؛ 72 هزار نفر به عنوان ضریب خطا و همچنین افرادی که در اطراف میدان امام حسین و میدان آزادی جمع شده بودند؛ و 200/000 نفر هم در دیگر شهرهای بزرگ، که بسیار بیش‌تر از رقم واقعی است. فراموش نکنیم که اولاً منهای مجرد ارقام فوق‌العاده اغراق‌آمیز، هیچ سند و مشاهده‌ای جمعیت تظاهرات‌کننده در تهران را گسترده‌تر از مسیر میدان آزادی تا میدان امام حسین گزارش نکرده است؛ دوماً تصاویر و مشاهدات بیان‌گر این است که در روز 25 خرداد نیز ترافیک در مسیر میدان آزادی تا میدان امام حسین (البته به‌طور نسبی) در جریان بود؛ سوماً در اغلب شهرهای بزرگی که در آن‌ها تظاهرات برگزار شد، شرکت‌کنندگان محدود بودند و به‌سختی به 10/000 نفر می‌رسیدند؛ چهارماً تعداد شهرهای بزرگی که در آن‌ها تظاهرات برگزار گردید، به 15 هم نمی‌رسد؛ و پنجماً در هیچ‌یک از روستاها، شهرستان‌ها و شهرهای کوچک و متوسط هیچ‌گونه تظاهرات و حتی اغلب اعتراضی هم صورت نگرفت.

بنابر همه‌ی فاکتورهای بالا، می‌توان چنین نتیجه گرفت که برآورد رقم 600 هزار تظاهرات‌کننده در اوج روزهای تظاهرات (در تمامی شهرهای ایران) نه تنها کمتر از واقع نیست، بلکه دست‌بالا را نیز می‌گیرد تا از خطاها احتمالی پرهیز کرده باشد. با این وجود، فرض را بر اساس رقمی بین 800 هزار تا یک میلیون نفر می‌گذاریم که چندصد هزار کم یا زیاد به این بهانه تبدیل نشود تا درستی اساس بررسی را رد کند.

اما به راستی چرا شمار شرکت‌کنندگان در تظاهرات مربوط به «خیزش سبزها» این چنین اغراق‌آمیز گزارش می‌شود؟ ریشه‌ی این اغراق‌گویی‌ها به‌کجا برمی‌گردد؟ و کدام انگیزه‌ای این چنین به اغراق‌گویی متوسل می‌شود؟

کنکاش در دلایل، انگیزه‌ها و ریشه‌ی گزارش‌های فوق‌العاده اغراق‌آمیز از شمار تظاهرات‌کنندگان تحولات اخیر بحث را ناگزیر از بررسی وجوه «کمی» به مؤلفه‌های «کیفی» می‌چرخاند. چراکه در جهان خارج از ذهن، کمیت بدون کیفیت و کیفیت بدون کمیت، مادیت و واقعیت ندارد. درحقیقت، همین به‌هم‌پیوستگی کمیت و کیفیت در جهان خارج از ذهن است که مهم‌ترین ابزار به اصطلاح متدولوژیک را در اختیار این‌گونه اغراق‌گویی‌ها می‌گذارد. به بیان دیگر، اغراق‌گویی با ارائه‌ی تصاویر غول‌آسا از کمیتی که در تظاهرات شرکت داشتند، کیفیت یک خیزش تمام‌عیار و توده‌ای را القا می‌کنند که یکی از نشانه‌های موقعیت «اعتلای انقلابی» و قیام عمومی است. از سردمداران و نظریه‌پردازان آشکار «خیزش سبزها»ها گذشته، تقریباً همه‌ی برآوردها و تحلیل‌هایی که از طرف جریانات «چپ» ارائه می‌شود، چنان تصویری از تحولات اخیر می‌دهند که گویی جامعه‌ی ایران واقعاً در موقعیت «اعتلای انقلابی» به سر می‌برد و ما در آستان یک دگرگونی انقلابی قرار گرفته‌ایم. طبیعی است که برآورد موقعیت «اعتلای انقلابی» از تحولات اخیر، علی‌رغم کشته‌ها، زخمی‌ها و بازداشتی‌های بسیاری که

در برابر برخورد جنایت‌کارانه دارودسته‌ی خامنه‌ای-احمدی‌نژاد برجا گذاشته است، نه فقط شتاب‌زده و غلط است، بلکه عمیقاً پاسیوکننده و ارتجاعی نیز می‌باشد. چراکه در دنیایی که مناسبات کالایی-سرمایه‌دارانه سلطه‌ی بلامنازع دارد (و حتی این مناسبات در عقب‌افتاده‌ترین کشورهای آفریقایی هم به‌گونه‌ای تعیین‌کننده مسلط‌اند)، ابتدایی‌ترین نشانه‌ی «اعتلای انقلابی» حضور فعال، متشکل و سازمان‌یافته‌ی طبقه‌کارگری است که ضمن تولید اجتماعی ارزش اضافی در پروسه‌ی صنعت و خدمات تا اندازه‌ای هم متشکل و به‌دانش مبارزه‌ی طبقاتی مسلح شده باشد. از آن‌جاکه در جامعه‌ی ایران علی‌رغم وجود توده‌ی عظیمی از فروشنده‌گان نیروی‌کار، شدت‌یابی انباشت سرمایه، افزایش مداوم نرخ ارزش اضافی و مبارزات گسترده‌ی کارگری؛ اما چنین طبقه‌ی متشکل و نسبتاً خودآگاهی هنوز فعلیت ندارد و نهادهای نوپا و موجود کارگری هم در تحولات اخیر عملاً نقشی به‌عهد نگرفتند؛ از این‌رو، آن افراد و جریانانی که به‌هدرلیلی آرزومند بروز موقعیت «اعتلای انقلابی» هستند و در مقابل وضعیت کنونی به‌خلسه‌ی شور حسنی درافتاده‌اند، برای القا یا احتجاج در مورد برآمد انقلابی چاره‌ای جز این ندارند که ضمن انحلال طبقه‌کارگر در «مردم» و هم‌چنین انحلال تئوریک کارگران در «مزد و حقوق‌بگیران»، به‌جنبه‌های صرفاً کمی روی بیاورند و سخن را به‌حضور میلیونی «مردم» در آکسیون‌های خیابانی بکشانند تا بدین‌طریق توده‌ی پراکنده‌ی کارگران را نیز به‌مثابه طبقه‌کارگر به «دستگاه تحلیلی» خود وارد کرده و در «خیابان» داشته باشند.

این جایگزینی کمیت محض و انتزاعی با نسبت‌های واقعی و طبقاتی به‌هدرلیلی که صورت بگیرد؛ نه تنها پراتیک و انقلابی نیست، بلکه خواسته یا ناخواسته پاسیفیستی و ارتجاعی است. چراکه به‌جای این‌که به‌کارگران و زحمت‌کشان هشدار بدهد که اگر برنخیزند، متشکل نشوند و سازمان نیابند؛ نه تنها هیچ‌گونه بهبودی در وضعیت زندگی‌شان صورت نمی‌گیرد، بلکه وضع از این هم که هست بدتر خواهد شد؛ به‌دروغ به‌آن‌ها می‌گوید که شما برخاسته‌اید، فعلیت طبقاتی دارید و در مقابل با آن عاملی قیام کرده‌اید که اساس بردگی کارگری را می‌سازد؟! حال اگر از این جماعت سؤال کنیم که این عامل چیست، با هزار پیچ‌وخم ظاهراً اقتصادی-سیاسی (عشوهرانه و با فیکور «انتقاد از خود»)، سرانجام با ایما و اشاره از کارفرما و مبارزه برای بهبود زندگی کنونی انسان‌ها می‌گذرند تا بگویند: دیکتاتوری!

این پاسیفیسم گنددماغ و حقپری است که در برابر یک برآمد اجتماعی ارتجاعی بورژوازی در معیت خرده‌بورژوازی-انگشت به‌دهان حیران شده و می‌کوشد با تکیه به‌دوسه‌تا سایت و وبلاگ سهم خود را به‌مثابه‌ی یکی از سلول‌های بخش برون‌مرزی این خیزش ارتجاعی طلب کند. به‌هرروی، این موجودات به‌اصطلاح کمونیست ضرورت قابل تحقق، اما هنوز نامتحقق و غیرواقع را ذهناً جایگزین آن موجودیتی می‌کنند که افسادی است و بنا به‌ضرورت قابل تحقق باید منحل گردد. این شیوه‌ی برخورد با کارگران و مبارزه‌ی طبقاتی، با هردرجه و میزانی از خیرخواهی، به‌ضرورت بازدارنده و ارتجاعی است.

فرض کنیم که 10 میلیون ویا آن‌طورکه آقای فراگوزلو می‌گوید: «میلیون‌ها نفر» (که القاکننده‌ی بیش از 2 میلیون نفر است) در تهران و برای تظاهرات به‌خیابان آمده باشند. در این صورت، با توجه به‌نسبت سنی و طبقاتی ساکنین تهران، می‌بایست سه‌چهارم تظاهرات‌کنندگان (یعنی از هر 10 نفر، حداقل بین 3 تا 7 نفر) از میان کارگران، زحمت‌کشان و تهی‌دستان شهری برخاسته باشند. این‌چنین جمیعت انبوه و مفروضی از تظاهرات‌کنندگان که بخش عظیمی از آن را کارگران و زحمت‌کشان تشکیل می‌دهند، می‌تواند یکی از نشانه‌های متعدد موقعیت «اعتلای انقلابی» به‌حساب بیاید و این شک را موجب شود که جامعه‌ی ایران احتمالاً در آستانه‌ی موقعیت «اعتلای انقلابی» قرار گرفته است.

گرچه صرف حضور کارگران در یک حرکت اجتماعی (حتی اگر کمیت آن‌ها میلیونی هم باشد) برای استنتاج موقعیت «اعتلای انقلابی» کافی نیست و تاریخ نمونه‌هایی دارد که عکس آن را نیز نشان می‌دهد؛ اما لازمه‌ی بروز موقعیت «اعتلای انقلابی» در جامعه‌ای با ایشل تاریخی، اجتماعی و تولیدی ایران حضور توده‌های میلیونی در یک برآمد اجتماعی-طبقاتی است. این حضور اجتماعی-طبقاتی هنگامی به‌موقعیت «اعتلای انقلابی» فرامی‌رود که طبقه‌کارگر (به‌مثابه‌ی یک طبقه) ضمن تجهیز به‌نهادهای و تشکلهای طبقاتی خود، به‌لحاظ آگاهی تاریخی و ایدئولوژیک نیز نسبتاً مسلح و سازمان یافته باشد. در غیراین‌صورت همواره این احتمال وجود دارد که توده‌های ناآگاه و نامتشکل -حتی- به‌بازوی اجرایی بورژوازی یا یکی از جناح‌بندی‌های آن تبدیل شوند و ناخواسته برخلاف منافع طبقاتی و تاریخی خود عمل کنند.

بنابراین، آن گروه‌ها و جریاناتی که به‌صراحت یا به‌طور ضمنی تحولات بعد از جریان انتخابات را «اعتلای انقلابی» برآورد می‌کنند؛ در حقیقت، با تکیه به‌اعراق‌گویی‌های کمی و استنتاج‌های کیفی خلاف واقع (که به‌وضعیت طبقاتی و جهان‌بینی آن‌ها برمی‌گردد)، توده‌های به‌لحاظ اجتماعی-طبقاتی نامتشکل و از زاویه تاریخی-ایدئولوژیک سازمان‌نیافته را به‌عرصه‌ای فرامی‌خوانند که می‌بایست نه با

کله‌ی خود، بلکه با کله‌ی دیگران بیندیشند. این کله‌ای که کارگران می‌بایست با آن بیندیشند، به کدام طبقه‌ی اجتماعی تعلق دارد و جهت‌گیری تاریخی-ایدئولوژیک آن چگونه است [3]؟  
قبل از کنکاش پیرامون پرسش بالا، بهتر است که به دو مسئله‌ی مقدماتی بپردازیم تا زمینه‌ی پاسخ‌گویی به پرسش فوق را فراهم‌تر کرده باشیم. از این‌رو، ابتدا سخن کوتاهی درباره‌ی این خواهیم داشت که چرا این‌گونه آمارهای فوق‌العاده اغراق‌آمیز با مخالفت مواجه نمی‌شوند و در برابر واقعیت موجود مورد چالش قرار نمی‌گیرند؟ و سپس با نگاهی گذرا به چرخش سیاسی افراد و جریان‌های «چپ»، به ماهیت طبقاتی و کارکردهای «خیزش سبزها» می‌پردازیم که راه‌گشای نکات بسیاری است.

به‌جز جنبه‌ی حماسی-شیعی-انتزاعی «اندیشه‌ی ایرانی» که در اغلب مواقع یک نجات‌دهنده‌ی برتر را در پس «ذهن» پنهان می‌کند؛ ارقام غلوآمیز و میلیونی ضمن این‌که یک شیوه‌ی گذر از ترس است، متقابلاً حریف را هم به‌هراس می‌اندازد. اندیشه‌ی ایرانی که ریشه‌اش به‌قبل از اسلام برمی‌گردد، حتی آن‌جا که به‌تجربه‌گرایی و الگوهای علمی می‌آویزد و ظاهراً از نجات‌دهنده‌ی ماورایی و برتر عبور می‌کند و به‌روابط و مناسبات زمینی روی می‌آورد؛ به‌این واسطه که تجربه‌گرایی و الگوهای علمی‌اش را نظروزرانه به‌عاریت گرفته و حاصل جوشش دینامیک و عملی عاریت‌گیرنده‌اش نیست، بازهم انتزاعی و حماسی است؛ و به‌دنبال یک نیروی برتر و ماورایی می‌گردد که زمینی و ملموس باشد! «حقیقت انقلابی» در چنین دستگاهی عمدتاً در نوسانی بین کمیت‌های محض و پرشمار (که به‌دلیل حذف «رابطه»های ارگانیک ناگزیر انتزاعی و فراطبیقاتی است) و «شهید» (که بازآفرینی نجات‌دهنده‌ی برتر و ماورایی در مناسبات زمینی است)، تصویر می‌شود تا با ظاهری معقول اما در واقع، کله‌پا به‌ادراک درآید. در قسمت دوم این نوشته بازهم به‌این مسئله بازمی‌گردیم و درک امام‌زمانی یا سوشیالیستی چپ خرده‌بورژوازی از طبقه‌کارگر و سازمان‌یابی کارگران را (که عنوان اصلی این نوشته است) با موشکافی آسیب‌ها و زبان‌هایش بیش‌تر مورد بحث و مطالعه قرار خواهیم داد.

به‌هرروی، در شرایط کنونی ایران، هم پوزیسیون و هم «اپوزیسیون» (اعم از چپ و راست و میانه‌اش) ضمن این‌که شهادت را تقدیس می‌کنند، در آمارهای‌شان بر تعداد شهدای خود می‌افزایند و عملاً «شهید» را به‌مثابه‌ی «قلب تاریخ» برتری می‌بخشند.

40 هزار زندانی سیاسی در زندان‌های شاه، 4/000 کشته در 17 شهریور سال 57، تظاهرات 3 میلیونی عاشورای همین سال، شرکت 85 درصدی و 40 میلیونی در انتخابات دور دهم ریاست جمهوری، تقدیم 25 میلیون رأی به‌احمدی نژاد و هم‌چنین ابعاد میلیونی معترضین به‌تقلب در این انتخابات اخیر همه، کمابیش از اغراق‌گویی‌هایی تأثیر پذیرفته‌اند که بریستر اندیشه‌ی ایرانی مورد قبول قرار می‌گیرند و به‌چالش هم کشیده نمی‌شوند. به‌هرصورت، تعداد زندانیان سیاسی در زندان‌های شاه بین سال‌های 53 تا 57 که در اوج خود بود، حداکثر به 4 هزار نفر می‌رسید؛ و آمار رسمی کشته‌شدگان 17 شهریور 57 از طرف بنیاد شهید شهیدپرور 88 نفر اعلام شده است.

حماسه‌گرایی، ماورائیت‌باوری کمیت‌گرا و شهادت‌طلبی «اندیشه‌ی ایرانی» که پیچدگی‌های پُرفراز و نشیب تاریخ ایران و الزام استبداد متمرکز حکومتی ریشه‌دار در شکل تولید را در پس خویش پنهان دارد و هنوز از مبارزه‌ی کارگران برعلیه صاحبان سرمایه و جنبش سوسیالیستی طبقه‌کارگر اثر مؤثری نپذیرفته است؛ در نبود آمارهای قابل تجزیه و تحلیل، تعداد کارگران و فروشنندگان نیروی‌کار در ایران را 19 میلیون برآورد می‌کند. بدین‌ترتیب، با احتساب میانگین ضریب 3 برای هر خانواده‌ی کارگری (که حداقل ضریب ممکن است)، می‌بایست 57 میلیون از جمعیت 75 میلیونی ایران (یعنی: 76 درصد) خاستگاه کارگری داشته باشند. درچنین صورت مفروضی، حتی اگر واقعیت «فروشنندگان نیروی‌کار» را در مقوله‌ی «مزد و حقوق‌بگیران» منحل می‌کردیم بازهم فضا و آرایش سیاسی جامعه‌ی ایران این‌چنین که هست، نمی‌بود؛ و جامعه‌ی ایران با توازن قوا و گستره‌ی طبقاتی‌ای دیگری مواجه بود که در سال 2009 میلادی اثر مؤثرتری از توده‌های وسیع کارگر را برپیشانی می‌داشت. به‌هرروی، حتی حضور منفعل و نامتشکل 19 میلیون کارگر در یک جامعه‌ی 75 میلیونی چنان سیمای آن جامعه را عوض می‌کرد که با احتمال بسیار بالایی می‌توان گفت که: همین پیامدهای انتخاباتی را هم به‌گونه‌ی دیگری رقم می‌زد؛ و چه‌بسا وقایع جاری به‌گونه‌ای شکل می‌گرفت که به‌جای زمین‌گیر شدن مبارزات کارگری، حوزه‌ی کیفی آن گسترش هم می‌یافت.

صرف‌نظر از این‌که عمومیت تاریخی-فرهنگی «اندیشه‌ی ایرانی» در گروه‌بندی‌ها و طبقات اجتماعی متفاوت، کاربردی یک‌سان و هم‌گون ندارد و بنا به‌دیدگاه‌های خودانگیخته‌ی طبقاتی و معضلات مختلف اجتماعی، عمومیت خود را به‌طور نسبی از دست می‌دهد؛ و هم‌چنین منهای کارکردها و اثرات «اندیشه‌ی ایرانی» در بیان یا پذیرش اغراق‌گویی نسبت به «خیزش سبزها» که با استفاده از تکنولوژی مدیایی-اینترنتی حضور توده‌های میلیونی و عظیمی را در خیابان‌ها القا می‌کند و عمدتاً خرده‌بورژوازی متوسط را برمی‌انگیزاند؛ اما نکته‌ی اساسی این است که این شیوه‌ی ارائه‌ی



آمار و ارقام ضمن این‌که برآمده از کنش و واکنش‌های «خودآگاهانه»ی کلیت نظام اسلامی برای افزایش مشروعیت داخلی و وجاهت بین‌المللی خویش (به‌مثابه‌ی یک «نظام») است، در عین‌حال به‌مثابه‌ی یک ابزار اعمال قدرت بر «حریف» نیز کاربرد پیدا می‌کند. بر همین روال است که تصاویر آماری غول‌آسا از طرف دارودسته‌ی احمدی‌نژاد، خامنه‌ای حقانیت در قدرت یکی از بلوک‌های «نظام» را نتیجه می‌گیرد و به کلیت جامعه می‌گستراند؛ و «سبزها» نیز به‌منزله‌ی یک ابزار از آن استفاده می‌کنند تا ضمن بالا بردن وجاهت بین‌المللی خویش، تبعاً «نظام» و هواداران بلوک‌بندی به‌خیزش درآمده‌ی خود را نیز در چارچوبه‌ی همین «نظام» تشویق کرده، ترغیب نمایند، حقانیت بخشند و در صحنه‌ی نبرد قدرت نهدارند.

از میان همه‌ی شعارهایی که «سبزها» فریاد می‌زدند، «نترسید، نترسید؛ ما همه باهم هستیم»، یکی از پرطنین‌ترین، بیش‌ترین و همگانی‌ترین شعارهایی بود که تکرار می‌شد. ناگفته پیداست که آن توده‌ی جمعیتی که در حذف مطالبات اقتصادی و اجتماعی معین، صرف «باهم بودن» را به‌عاملی برای عبور از ترس خویش تبدیل می‌کند، هرچه تصورش از کمیت‌اش بیش‌تر و پرشماتر باشد، کمتر می‌ترسد و رغبت بیش‌تری برای ادامه‌ی سلطه‌جویی خویش خواهد داشت. از همین‌روست که کمیت «خیزش سبزها» به‌طور اغراق‌آمیزی به‌مدیای جهانی تابیده می‌شود تا در پردازش‌های جهانی-مدیایی، بازتابی چندین برابر بگیرد. این «بازتاب» ضمن این‌که ابزار تشجیع‌کننده‌ای در مقابله با ترسی است که از بی‌افقی تاریخی-آرمانی و جنبه‌ی صرفاً سیاسی-توده‌ای این «خیزش» ریشه می‌گیرد، در عین‌حال بیان‌کننده‌ی پیام حمایت‌مدیایی و بین‌المللی از آن هم می‌باشد. سرانجام، نباید فراموش کرد که آن ابزارها و ادواتی که ارقام غلوآمیز کمیت «سبزها» را به‌مدیدی جهانی می‌تابانند، غالباً در اختیار کارگران و زحمت‌کشان نیست؛ و مدیای جهانی هم تحت کنترل و هدایت دولت‌ها یا صاحبان سرمایه‌هاست.

\*\*\*\*\*

حال که به‌چرایی و چگونگی ارائه‌ی ارقام و آمارهای غلوآمیز در رابطه با مسائل اجتماعی-سیاسی جامعه‌ی ایران نگاهی انداختیم؛ و در پاسخ به‌میزان کمی نیروهای حاضر در خیزش اخیر، به‌واسطه‌ی بعضی تحلیل‌های مقایسه‌ای و طبقاتی رقمی حول و حوش 600 هزار و نهایتاً با پذیرش اندکی اغراق رقم یک میلیون نفر را ترسیم کردیم، بهتر می‌توانیم بحث «کمیت و کیفیت خیزش سبزها» را دنبال کنیم. تا این‌جا چنین استدلال کردیم که اولاً طبقه‌ی کارگر (به‌مثابه‌ی یک طبقه) و همچنین توده‌ی کارگران منفرد (به‌عنوان کارگر) حضور شاخص و ملموسی در این خیزش نداشتند؛ دوماً استدلال کردیم که این خیزش رنگ و بوی شورش تهی‌دستان و حاشیه‌نشینان را هم نداشت؛ سوماً همه‌ی گزارش‌ها (با جهت‌گیری‌ها متفاوت و متنافر) حاکی از این است که گستره‌ی خیزش سبزها به‌روستاها و شهرستان‌ها نرسید و در کلان‌شهرهایی هم که جرقه‌های آغازین خود را زده بود، خیلی سریع (البته به‌جز تهران) به‌خاموشی گرایید. با توجه به‌این‌که آکسیون‌های خیابانی در جریان وقایع پس از انتخاباتی در واقع نمود بارز «خیزش سبزها» بود، می‌توان چنین نتیجه گرفت که آنچه از کلیت ساکنین جغرافیای سیاسی ایران (اعم از هر طبقه و قشری) محتملاً در خیزش اخیر شرکت داشتند، به‌تهران بدون کارگران، حاشیه‌نشینان و تهی‌دستان محدود می‌گردید.

از طرف دیگر، هیچ گزارش، نشانه یا مشاهده‌ی مکرر و مستندی از این حکایت نمی‌کند که ارتشی‌ها، نیروهای وابسته به‌سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی، نیروهای بسیج و همچنین بازاریان، سرمایه‌داران کلان، کارکنان خدمات عمومی (اعم از اداری و بهداشتی و غیره) و کسبه‌ی اکثر محلات تهران (به‌استثنا‌ی محلاتی که محل برگزاری تظاهرات بود) در آکسیون‌های خیابانی (به‌عنوان نمود بارز خیزش سبزها) شرکت داشته‌اند. بنابراین، در رابطه با کیفیت طبقاتی و کمیت شرکت‌کنندگان در خیزش سبزها می‌بایست گروه‌بندی‌های فوق را نیز از تهران بدون کارگران، حاشیه‌نشینان و تهی‌دستان کم کرد.

بنابر بررسی طبقاتی، اشاره‌های فرهنگی-تاریخی، تجزیه و تحلیل کمی-کیفی و مقایساتی که تا این‌جا ارائه کردیم؛ و همچنین بر مبنای اخبار و گزارش‌های شاهدان عینی منتقد نسبت به‌اوضاع و احوال مشاهده‌ی برخی متفکرین جدی چپ و برخی فعالین جنبش کارگری [4] می‌توان چنین ابراز نظر کرد که با وجود جسارت‌ها، شهادت‌ها، صداقت‌ها، ابتکارات و حماسه‌آفرینی‌های متعدد و متنوعی که در جریان آکسیون‌های خیابانی اخیر تبارز یافت و در پاره‌ای از لحظه‌ها نیروهای تا دندان مسلح رژیم را وادار به‌عقب‌نشینی نمود؛ و همچنین علی‌رغم کشته‌ها و زخمی‌های بسیاری که خیزش سبزها در مقابله با یکی از پیچیده‌ترین و جنایت‌کارانه‌ترین سیستم‌های سرکوب به‌جا گذاشت؛ اما، عمدتاً (نه مطلقاً و صددرصد) آن گروه‌بندی‌ها و افرادی در این خیزش شرکت داشتند که:

الف) اگر شخصاً یا به‌طور گروهی شغل یا درآمدی دارند، غیبت یا مرخصی از محل کارشان موجب از دست دادن شغل‌شان نمی‌شود.

ب) وضعیت اجتماعی-اقتصادی‌شان به‌گونه‌ای است که به‌واسطه‌ی مطالبات عمده‌تاً سیاسی (یعنی: بدون مطالبه‌ی اقتصادی مشخص) انگیزه‌ی شرکت در یک ستیز اساساً سیاسی را دارند. پ) با سیاست‌های عدالت‌نماپانه و شبه‌پوپولیستی احمدی‌نژاد که به‌منظور ایجاد انقباض فرهنگی و همچنین ایجاد مدل دیگری از حکومت اسلامی، طی چهار سال گذشته به‌این تظاهر می‌کرد که اصالت را به‌روستاها، شهرستان‌ها و مردم کوچه و بازار می‌دهد، در همه‌ی ابعادش، به‌شدت مخالفاند.

ت) سیاست‌های اقتصادی دوره‌ی چهارساله‌ی احمدی‌نژاد (مثلاً: توزیع مجانی مازاد سیب‌زمینی‌های تولیدی-وارداتی، بخشش صدقه‌گونه به‌بعضی از روستاها و افراد فقیر، سهام عدالت، افزایش حقوق بازنشستگان، مالیات بر ارزش افزوده و غیره) را برای توسعه‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مملکت بسیار زیان‌بار می‌دانند.

ث) در سبک زندگی، تبدلات فرهنگی و مدل‌های مصرفی-فراتر از سبک و مدل سنتی- با حفظ نسبتاً آگاهانه‌ی جوهره‌ی درونی ایرانی‌گرایی، از جنبه‌ی بیرونی بیش‌تر مدرنیسم هالیوودی را به‌نمایش می‌گذارند تا زندگی مدرن پیشرو را.

ج) ضمن این‌که با ماهواره، اینترنت و تماس با رادیوهای خارجی به‌خوبی آشنایی دارند، جریان‌های متفاوت فکری مسلط و معتبر در غرب را -در جوهره‌ی مشترک ضدیت با جنبش‌های انقلابی و کمونیسم- به‌طورکلی می‌شناسند و به‌آن تمایل دارند.

چ) به‌لحاظ روابط و مناسباتی‌که به‌لحاظ اقتصادی گذران زندگی و معاش آن‌ها را سامان می‌دهد، اغلب به‌گونه‌ای هستند که نه تنها غم حداقل‌های ملحوظ در تعیین خط فقر در ایران را ندارند، بلکه اساساً پیرو آن‌چنان سیاستی هستند که همین خط فقر را بیش از این تثبیت می‌کند.

ح) از جنبه‌ی اطلاعات تاریخی، آگاهی سیاسی و ایده‌آل‌های اجتماعی، مجموعاً و برآیندگونه چنان هستند که تناقض یا تنافر چشم‌گیری با پیشینه و وضعیت کنونی سیاسی-اقتصادی افرادی مانند موسوی، رفسنجانی، کروبی، خاتمی، نبوی، حجاریان و غیره ندارند.

خ) از پیوستار تاریخ 100 ساله‌ی مبارزات آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در ایران یا بی‌اطلاع‌اند و یا به‌طور قطع از آن بریده‌اند.

د) از نظر ایدئولوژیک نه تنها هیچ باوری به‌راه‌کارهای انقلابی و کمونیستی و کارگری ندارند، بلکه با تکیه به‌کتاب‌ها و مقالاتی‌که طی 15 سال گذشته با ساپورت‌های اقتصادی پنهان و آشکار، به‌انحاء گوناگون تألیف یا ترجمه شده است، راه‌کارهای انقلابی و کمونیستی و کارگری را کهنه، زیان‌بار و عهد دقیانوسی نیز می‌دانند.

برآیند همه‌ی پارامترهای بالا (که در قسمت‌های بعدی جنبه‌های آن را توضیح خواهم داد) آن بخشی از جمعیت تهران را نشان می‌دهد که موجودیت و پیدایش‌اش مرهون موجودیت و پیدایش نظام سرمایه‌داری اسلامی و مدل‌هایی است که این نظام برای بقای خویش انتخاب کرده یا ساخته است. طبیعی است که این بخش ویژه از جمعیت ساکن در جغرافیای سیاسی ایران که مناسبات اقتصادی-سیاسی-اجتماعی شاکله‌اش بند ناف وجودی او را از جهات گوناگون و اغلب به‌طور پنهان به‌ارگان‌ها و تحولات دولتی وصل می‌کند، عمده‌تاً در تهران ساکن باشد[5]؛ نسبت به‌تغییر مدل‌های حکومتی حساسیت و واکنش خاصی از خود نشان بدهد؛ شبکه‌ی رهبری پیچیده و گسترده‌ی بلوک‌بندی رفسنجانی-موسوی-کروبی را بپذیرد؛ و دارای این قدرت باشد که هرگونه آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی غیرکارگری را به‌وسطه‌ی معده‌ی بزرگ خود هضم و جذب کند.

\*\*\*\*\*

*ادامه این بررسی را به‌قسمت بعدی نوشته موکول می‌کنم تا هم نوشته برای خواندن زیاد طولانی نشود و هم من فرصت کافی برای تبیین و تدقیق نکات مربوطه داشته باشم. عناوین نکات و مسائلی که در قسمت یا قسمت‌های بعدی به‌آن می‌پردازم، به‌طورکلی عبارتند از: خاصه‌ی پارادوکسیک خیزش سبز در مقابل سازمان‌یابی مبارزات کارگری، پیامد خیزش سبزها کاهش تبدلات انقلابی و کمونیستی است، بررسی متحدین طبقه‌کارگر، ارتباط اوضاع اقتصادی با رابطه و مناسبات تولید، جناح لیبرال با سیاست‌های نولیبرالی[!]، درباره مفهوم رفرم و تفاوت آن با تغییرات تدریجی صرفاً کمی و غیرارگانیک، هژمونی طبقه‌کارگر یا امام‌زمانی‌که با چهره‌ی سوشیالیست ظاهر می‌شود.*

## پانوشته‌ها:

[1] آدرس سایت تحلیلی البرز: <http://www.alborznet.ir/Fa/Default.aspx>

[2] برای دیدن عکس کارفرمایان در مراسم چهلم خانم ندا آقاسلطان به لینک زیر (عکس نهم و دهم) نگاه کنید: <http://news.gooya.com/didaniha/archives/091500/07/2009>

[3] اغلب گروه‌هایی که خود را کمونیست و طرفدار طبقه کارگر می‌دانند، در عین حال که به موسوی و کروبی (به عنوان تصاحب‌کنندگان مرتجع رهبری خیزش «مردم») بد و بی‌راه می‌گویند، مستقیماً در برابر خیزش ارتجاعی سبزه‌زبانان زده‌اند؛ و به واسطه‌ی همین زانو زدن مستقیم، برخلاف کلماتی که نثار کروبی و موسوی (این دو جنایت‌کار کهنه‌کار نظام) می‌کنند، به‌طور غیرمستقیم و با واسطه، کله‌ی هردوی آن‌ها را می‌بوسند تا در صف انتظار پابوسی یا یکدیگر به رقابت بنشینند. اما از میان همه‌ی گروه‌های رنگارنگ، چندتایی، آن‌چنان دچار شور حسنی شده‌اند که پابوسی را با الصاق و رچسب آشکار موقعیت اعتلای انقلابی به خیزش سبزه‌بلادرنگ آغاز کرده‌اند. حزب سه‌طبقه‌ی (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) و جافکی‌ها [جمعی از فعالین کارگری] نمونه‌های برجسته‌ی این متوسلین به درگاه اعتلای انقلابی‌اند که از شاخک‌های اینترنتی هم به‌جای روابط و مناسبات واقعی به اندازه کافی بهره می‌برند. گرچه ظاهراً حزب سه طبقه و جافکی‌ها دو گروه جداگانه‌اند؛ اما بدون مراجعه به هرگونه اطلاعات قبلی، نوشته‌ی «کجای کاریم؟» و «بیانیه تحلیلی در مورد بحران جاری و وظایف کمونیست‌های انقلابی»، به‌رغم کوشش در انشاپردازی متفاوت، به لحاظ سبک نگارش و بیان نظرات، همانند هندوانه‌ی تو زردی هستند که از وسط قاچ شده باشند.

گرچه در ادبیات جدی و واقعاً کمونیستی و مارکسیستی واژه‌ی تعریف شده‌ای به نام کارگریسم و کارگریست وجود ندارد؛ و استفاده از این «ایسم» من‌درآوردی نشان از خشمی خرده‌بورژوازی دارد که لفافه‌ی رنگارنگ طنز به‌تن می‌کند تا رنگین‌کمان اندیشه‌اش، افشاکنده‌ی پوزیسیون نفوذی‌اش در جنبش کارگری نباشد؛ اما هردوی نوشته‌های فوق‌الذکر دقیقاً مثل همه‌ی نوشته‌های ضد کمونیستی سه‌آتشه به‌بهانه‌ی تهاجم به کارگریست‌ها، فعالین کمونیست و انقلابی جنبش کارگری را زیر ضرب می‌گیرند تا زمینه‌ی دفاع از مقوله‌ی «تقلب در انتخابات» را فراهم کنند. با این تفاوت که یکی: از «روحیه انقلابی در میان توده‌های مردم»، «امواج مبارزه و مقاومت انقلابی مردم»، «ماهیت انقلابی شورش مردم علیه ارتجاع»، «اقشار و طبقات مردمی»، «غلیان خشم مردم»، «تضاد اکثریت مردم با نظام حاکم» گفتگو می‌کند و «بحران انقلابی 57 برپایه تضاد مردم با حکومت شاه» [تأکید از من است] را شاهد مثال می‌آورد تا با گفتن کروبی بد و موسوی بدتر! [در مقابل شبکه‌ی بسیار گسترده و پیچ‌درپیچ رفسنجانی-موسوی-کروبی زانو بزند و همه‌باهم‌بودگی و جوهره‌ی ضد کارگری خمینی سال 57 را این‌بار به خیزش سبزه‌ها تقدیم نماید؛ و دیگری: از «ورود جامعه به یک اعتلا در ابعاد توده‌های میلیونی»، «اعتلای انقلابی در کل جامعه، منجمله در صفوف کارگران» و «شرایط جدید اعتلای انقلابی» حرف می‌زند تا ثابت کند که «جنبش کارگری ایران یک جنبش عقب‌نگهداشته شده (به لحاظ سیاسی)» است!؟

سالوسی خرده‌بورژوازی هم احتمالاً باید حد و اندازه‌ای داشته باشد؟! بالاخره کدام را باید باور کرد[؟]: «اعتلای انقلابی... منجمله در صفوف کارگران» یا «جنبش کارگری... عقب‌نگهداشته شده» را؟ بنا به کدام دستگاه الهی، چنین متصور است که اعتلای انقلابی به صفوف (دقت کنیم: صفوف، نه افراد) کارگرانی گسترش می‌یابد که در عین حال به لحاظ جنبشی، عقب‌نگهداشته شده‌اند؟ گرچه ویلاگ جافک یک ماه بعد از این‌که ویلاگ برادر خودروکار از 10 میلیون تظاهرکننده در تهران خبر داد، متوجه شد که بیش از حد روغن قضیه را داغ کرده‌اند و در مقاله‌ی «کجای کاریم؟» به جبران مافات پرداخت و «به‌صورت کناری»، «با سطحی‌نگری و خوشخیالی» رفا بخورد کرد و نوشت: «در چارچوب همین نگرش است که خیزش عظیم توده‌ها بسیار گسترده‌تر از آنچه هست بزرگ‌نمایی می‌شود و تظاهرات 3 میلیونی تهران به 10 میلیونی تبدیل می‌شود»؛ اما از آن‌جاکه یکی از علل وجودی این عالی‌جنابان در اپوزیسیون این است که فکر می‌کنند با راه‌اندازی چندتا سایت و ویلاک اینترنتی و احتمالاً با تکیه به یک رابطه‌ی کارمندی (در فلان کارخانه) می‌توانند از واشنگتن بدر دانشجویی یا کارگری انقلاب را در ایران بکارند؛ ناگزیر به‌عنوان سلولی از بخش خارجی خیزش سبزه‌ها، همان برخورد تحقیرآمیزی را با کارگران می‌کنند که میرحسین موسوی می‌کند: یکی از دلایلی که موسوی براساس آن مسئله‌ی تقلب در انتخابات را پیش کشید، این بود که دارودسته‌ی خامنه‌ای-احمدی‌نژاد رأی مردم فقیر جامعه را خریده‌اند؛ جافکی‌ها در مقاله‌ی «کجای کاریم؟»، در توازن و هم‌آهنگی با نظر موسوی، می‌نویسند: «این واقعیتی است که ستاد انتخاباتی محمود

احمدی نژاد با پخش پول، حواله برای گرفتن وام بانکی، بالا بردن حقوق بازنشستگی و سود سهام عدالت در بین گروهی از تهدیدستان و محرومان که بخشی از آنها در صف طبقه کارگر جای دارند، رای خرید». دقت کنیم: «رای خرید»؟! این عین عبارت موسوی و موسوی‌چی‌ها در تبیین رفتار طبقاتی تهی‌دستان جامعه و ادامه‌ی مستقیم همان شعار «دولت سیب زمینی نمی‌خوایم» است که خودروکارها هم در همان گزارش مشعشعان از تظاهرات ده میله‌پونی تهران در زمره شعارهای «انقلابی» سبز آورده‌اند. خرده بورژوازی بی‌نیاز از «سیب زمینی» رای ندادن کارگران و تهی‌دستان به موسوی را خریدن رای آنها از جانب احمدی‌نژاد قلمداد می‌کند تا رای برابر همان تهی‌دستان را کم ارزش‌تر از رای قلم به‌دستانی جلوه دهد که ظاهراً برای مقابله با سانسور به‌آقای موسوی رای داده‌اند. چگونه است که موسوی رای آنها را نخرید، احمدی‌نژاد اما رای این‌ها را خرید! به‌مخيله خرده‌بورژوازی کاسب‌کار منش‌خطور نمی‌کند که اگر از نظر او بین موسوی و احمدی‌نژاد، اولی بد و دومی بدتر است، چه‌بسا که نزد تهی‌دستان ماجرا کاملاً عکس آن باشد. کارگران کمونیست که خدا ندارند، لیکن خدای خرده‌بورژواها با وجود بیگانگی‌اش از نجاری، خوب می‌تواند در و تخته را باهم جور کند!؟

حقیقت این است که این خرده‌بورژواهای حیران از تحول درونی نظام اسلامی و تغییر مدل حکومتی (که به یک جنگ قدرت تمام‌عیار بین بلوک‌بندی‌های رژیم تبدیل شد و بخش‌های مرفه‌تر خرده‌بورژوازی شهری را نیز به‌دنباله‌ی بلوک سبز تبدیل نمود)، بنا به‌مدل و الگوی عقب‌افتاده‌ای که از مارکسیسم روستایی مائو برگرفته‌اند، کارگر و جنبش کارگری را به‌سیاق مناسبات عهد دقینوس می‌فهمند؛ و همواره به‌دنبال یک سون‌پات‌سن می‌گردند تا چپانکای‌چک را دو بار از او بارور شوند؛ یک‌بار از دنده‌ی چپ و در اتحاد میهنی و ضدامپریالیستی با او، و بار دیگر از دنده‌ی راست و وجنات امپریالیستی‌اش. بدین‌ترتیب، این «انقلابیون» دهاتی‌اندیش و اشننگن‌نشین - که خاستگاه طبقاتی‌شان خرده‌بورژوازی مرفه است - می‌توانند به‌هنگام فرصت مناسب در یک راه‌پیمایی نسبتاً کوتاه، کوهستان‌های صعب‌العبور و جنبش‌های دهقانی چین را با جنگل‌های تنک و خرده‌بورژوازی به‌رقص درآمده‌ی شهر آمل یک‌سان بگیرند و از پس به‌قربان‌گاه بردن تعداد قابل توجهی آدم شریف (اما ساده) به‌جای ورود پیروزمندانه به‌پکن، قبل از همه‌ی جریان‌ات به‌اقامت‌گاه‌های پیشین خود (یعنی: لندن و واشنگتن) برگردند و این‌بار به‌عنوان پناهنده سیاسی و با استفاده از شیوه‌ی کنترل از راه دور انقلاب را رهبری کنند!! در سال 58 هم‌پالگی‌های همین عالی‌جنابان جنبه‌ی چپ چپانکای‌چک خود را در سیمای بنی‌صدر یافتند و امروز خود این عالی‌مقامان فوق‌العاده کمونیست، چپانکای‌چک خود را نه فقط در سیمای موسوی، که پیش‌تر در روح ارتجاعی خیزش سبز یافته‌اند. خیزشی که به‌واسطه‌ی روح طبقاتی و ایدئولوژیک‌اش اگر به‌قدرت برسد، 30 سال جنایت و فقر و شکنجه و تجاوز نظام اسلامی را تجدید حیات می‌کند؛ و در صورتی‌که در «اپوزیسیون» قرار بگیرد، وزنه‌ی سنگینی برسینه‌ی کارگران و فعالین جنبش کارگری خواهد بود.

همان‌طور که در ابتدای این زیرنویس اشاره کردم، جافکی‌ها و اعوان و انصارشان را تنها به‌عنوان یک نمونه‌ی تیپیک انتخاب کردم تا مشت‌ی از خروار را در طیف گسترده‌ای از «چپ»‌ها نشان داده باشم؛ وگرنه به‌جز الگوبرداری از فلان‌کس و بهمان‌جا، هیچ تفاوت فاحشی بین 90 درصد این افراد و گروه‌هایی که تا چندی پیش مدال «فعال کارگری» به‌سینه می‌آویختند و از خود به‌عنوان «چپ» و «سوسیالیست» تمجید می‌کردند؛ اما، اینک به‌طور آشکار یا پنهان به‌زائده‌ی «خیزش سبزها» تبدیل شده‌اند، وجود ندارد. منهای بعضی توجیهات متفاوت نظری، وجه مشترک همه‌ی آنها این است که با کله به‌درون «خیزش سبزها» خزیده‌اند تا از درون «رادیکال»‌اش کنند. این ادعای مظلوم‌نمایانه از طرف چپ خرده‌بورژوازی [برای مثال: حزب کمونیست کارگری، راه کارگر، جریان منحن اتحاد سوسیالیستی و...] چنان ساده‌لوحانه پیش کشیده می‌شود که حتی در دنیای مطلقاً نظروزان‌هی هایدگری هم نمی‌توان از رادیکالیزاسیون خیزشی حرف زد که همه‌ی تار و پود طبقاتی-اندیشگی-تاریخی‌اش، به‌طور آگاهانه‌ای آنتی‌کمونیستی، ضدکارگری و برعلیه شیوه‌های انقلابی است.

آینه‌ی تمام‌نمای ایده‌ها، باورها و تبعاً راهنمای عمل جافکی‌ها در بدو ورود به‌وبلاگ‌شان چنین خود می‌نمایند: «فردا از آن طبقه‌ی کارگر است (رهایی نوع بشر با انقلاب کارگر!)».

از آن‌جا که هر حکم اثباتی، نفی همه‌ی دیگر احکام ممکن و متصور است؛ و هگل به‌درستی با توصیف «نیروی شکفت مفهوم منفی» از این اثبات نفی‌کننده یاد می‌کند؛ بنابراین، امروز «از آن طبقه‌کارگر» نیست و اگر کارگران در تلاش برای شرایط زیستی بهتری باشند، مانع «رهایی نوع بشر» اند و رفرمیست! به‌بیان دیگر، هم‌چنان‌که فواید گاو شیر و گوشت است، فایده‌ی کارگر هم «انقلاب» به‌منظور رهایی «نوع بشر» است. پس، اگر کارگری طبق الگوهای انقلابی این جماعت راه نرود و با ساز این آدم‌های از خودراضی نرقصد، اصلاً کارگر نیست و هرآن‌جاکه ادعا کند که فعال جنبش کارگری است، حتماً باید به‌نحوی از انجا دور انداخته شود. چراکه خرده‌بورژواهای دانشمندنا-از فضا- این رسالت را برای خود قائلند که مواظب باشند تا هیچ کله‌ی متفکر و سازمان‌دهنده‌ای از میان

کارگران به‌طور غیرانقلابی و به‌ویژه برخلاف الگوهای از پیش تعیین شده. اعتبار و تبارز نیابد؛ و اگر خدای ناخواسته چنین واقعه‌ای همانند منصور اسالو و سندیکای شرکت واحد جامعه‌ی مادی گرفت، بلافاصله باید این کله را به‌دیوار بکوبند تا «رهایی نوع بشر» در آینده به‌خطر نیفتد. اما از آن‌جاکه صادرکنندگان حکم «فردا از آن طبقه‌کارگر است» هنوز قدرت سیاسی را در اختیار ندارند و نمی‌توانند مستقیماً کله‌ی امثال اسانلوه‌ها و سندیکای کارگران شرکت واحد را به‌دیوار بکوبند؛ پس، باید بلافاصله این کله‌های خطاکار را با مارک «سولیداریتی سنتر» به‌دیوار زندان‌هایی بکوبند که به‌هر دو بلوک‌بندی سبز و سیاه ارث رسیده و هم‌اینک بلوک‌بندی خامنه‌ای-احمدی‌نژاد از آن‌ها استفاده می‌کنند. به‌هر روی، این گروه-کاسه‌های داغ‌تر از آشی که در قالب خیزش سبز برای طبقه‌کارگر و کلیه آزادی‌خواهان و برابری‌طلبان پخته شده است، تا همین دیروز کارگران را به‌دلیل مصاحبه با رسانه‌های خارجی عین افسدالفاسدین می‌دانستند، اما امروز در مقابل صدها سایت و رادیو و تلویزیون از همان دست، هورا می‌کشند تا بازهم به‌چشم کارگران خاک بپاشند. این دنیای ریاکارانه‌ی «کارگر فقیر» واشنگتن‌نشین را جز با عبارت خرده‌بورژوازی ذوب شده در ولایت سبز ارتجاعی و بورژوایی، با کدام عبارتی می‌توان توصیف کرد؟

[4] برای مثال به‌مصاحبه‌های اکبر معصومیگی، ناصر زرافشان و خانم پروین محمدی با رادیو برابری مراجعه کنید: <http://www.radiobarabari.net>

[5] در اینجا لازم است که خواننده را یک‌بار دیگر به‌مقاله‌ی چهار قسمتی آقای داریوش سجادی تحت عنوان «تغار شکسته تهران» و خصوصاً قسمت سوم آن با عنوان «شهر اسرارآمیز» ارجاع بدهم: سجادی که خود از طرفداران سرسخت کروی است، این موضوع را به‌خوبی موشکافی کرده و خیزش سبزها را خیزش تهران «خوش‌بخت» برعلیه «تهران مسکین» ارزیابی می‌کند؛ و برخلاف نگرش همه‌باهمی چپ خرده‌بورژوایی که کارگران را در «مردم» منحل می‌کند، اتفاقاً نقطه ضعف این خیزش را در عدم همراهی کارگران با آن و حتی ضدیت آن با منافع کارگران می‌داند. - لینک مقاله‌ی 4 قسمتی «تغار شکسته‌ی تهران» از این قرار است:

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar.htm>

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar2.htm>

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar3.htm>

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar4.htm>